

اطلاعیه کمیته مرکزی

حزب کمونیست ایران

در محکومیت موج جدید اعدام زندانیان سیاسی

در نخستین روزهای سال جدید و همزمان با ادامه جنگ که زندگی، کار و معیشت و امنیت مردم را بشدت تحت فشار قرار داده است، رژیم جمهوری اسلامی به اعدام زندانیان سیاسی و موج بازداشت‌ها شتاب بیشتری بخشیده است. طی روزهای اخیر زندانیان سیاسی وحید بنی عامریان، ابوالحسن منتظر، بابک علیپور، پویا قبادی، اکبر دانشورکار و سید محمد تقوی سنگدهی به اتهام بغی از طریق عضویت در گروه‌های مخالف نظام به صورت مخفیانه و بدون اطلاع خانواده‌ها اعدام شده‌اند. همچنین حکم اعدام زندانیان سیاسی امیر حسین حاتمی، محمدامین بیگلری و شاهین واحدپرست نیز که در جریان خیزش سراسری دی‌ماه دستگیر شده بودند در روز ۱۶ فروردین ماه به اجرا در آمده است. در همانحال موج دستگیری‌ها نیز بدون وقفه ادامه دارد و در همین چند روز اخیر بیش از صد شهروند در مناطقی از جمله استان‌های تهران و گیلان و همچنین شهرستان شاهین شهر به اتهام فعالیت در فضای مجازی و ارسال تصاویر به رسانه‌های خارج از کشور بازداشت و روانه زندان شده‌اند. این اعدام‌ها و دستگیری‌ها بخشی از موج سرکوب برنامه‌ریزی شده در شرایط جنگ، بمباران‌های ممتد، آوارگی گسترده، قطع خطوط اینترنت و اختلال گسترده در ارتباطات است؛ وضعیتی که با محدود کردن اطلاع‌رسانی، اجرای پنهانی احکام مرگ را نیز تسهیل کرده است. قطع اینترنت و اختلال سیستماتیک در امر ارتباطات امری صرفاً فنی نیست، بلکه کارکردی سیاسی در پنهان سازی ابعاد سرکوب دارد.

اجرای احکام اعدام و گستردگی ابعاد بگیر و ببندها در وضعیت کنونی اقدامی سیاسی و سازمانیافته برای مهار بحران‌های فزاینده است. رژیم جمهوری اسلامی، زیر فشار هم‌زمان بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و جنگی و هراس از فوران خشم و اعتراض توده‌ها با تشدید سرکوب و اعدام زندانیان سیاسی می‌کوشد فضای ترس را بر جامعه حاکم کرده و موقعیت متزلزل خود را تثبیت کند. در این شرایط، اعدام به ابزاری برای اعمال کنترل اجتماعی بدل شده و پیامی

اثرات ویرانگر جنگ جاری

کردستان در دوره گذار؛
بلوک بندی‌های سیاسی
و امکان قدرت شورایی

جنگ - سیاست - تشکل!
(بخش دوم)

نیمکت‌های خالی
و کیف‌های رها شده قربانیان
سیاست‌های جنگ

کشتار کارگران و غیرنظامیان
در آتش جنگ ارتجاع

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان
مدافع پیگیر حقوق پایه‌ای کارگران و زحمتکشان
و مطالبات مردم کردستان

مردم ایران در منگنه دو طرف جنگ ارتجاعی

در این جنگ، فقط آمریکا و اسرائیل نیستند که با بمب و موشک مردم ایران را کشتار می‌کنند، در سوی دیگر این جنگ ارتجاعی، رژیم آدمکش و تبهکار جمهوری اسلامی قرار دارد که به بهانه مقابله با «دشمن»، بیش از هر زمان دیگری به سرکوبگری در جامعه روی آورده، اعدام‌ها را شتاب بخشیده، زندانیان سیاسی را از داشتن ابتدایی‌ترین امکانات انسانی محروم، معلمان را بازداشت و توده‌های معترض ایران را به مرگ تهدید کرده است.

نه به جنگ ارتجاعی، نه به جمهوری اسلامی
قطع بیدارنگ جنگ!



جمهوری اسلامی را برای آزادی زندانیان سیاسی و پایان دادن به موج اعدام‌ها تحت فشار قرار دهیم!

تهدید نموده که: "مجازات خائنین به وطن اعدام است و در رسیدگی قضایی و صدور احکام اعدام، اغماض و مماشات نخواهد شد". در سال ۱۴۰۴، علاوه بر کشتار و قتل عام هزاران نفر از مردم معترض در ۱۸ و ۱۹ دیماه دست کم ۲۴۸۸ نفر دیگر از زندانیان را اعدام کردند. بنا به گزارش منابع خبری در سه ماه گذشته، جمهوری اسلامی حکم اعدام دست کم ۱۶۰ زندانی را به اجرا درآورده است.

در فاصله زمانی جنگ کنونی نیز دست کم ۹ نفر از زندانیان سیاسی با اتهامات واهی محاربه، از جمله جاسوسی برای اسرائیل، عضویت در سازمان مجاهدین خلق و حتی به جرم ارتباط با رسانه‌های

خارج از کشور و ارسال خبر و عکس یا ویدیو کلیپ، اعدام کرده‌اند. علاوه بر آن برای دهها نفر دیگر نیز احکام اعدام صادر شده که شش نفر از آنان را جهت اجرای اعدام به سلولهای انفرادی منتقل کرده‌اند. البته بسیاری دیگر نیز در معرض صدور چنین احکامی هستند. اتهام بی‌پایه جاسوسی برای اسرائیل به کسانی که در اعتراضات علیه جمهوری اسلامی شرکت داشته‌اند، در حالی است که نوع عملیات نظامی اسرائیل در داخل ایران و کشتن مقامات و مهره‌های بالای حکومت اسلامی، نشان از آن دارد که جاسوس و خبر رسانان به اسرائیل نه جوانان معترض به اوضاع معیشتی، بلکه در میان مقامات بسیار رده بالای جمهوری اسلامی و سپاه پاسداران هستند. بر کسی پوشیده نیست که اسرائیل نیز با اتکا به ارسال اطلاعات دقیق توسط آنان، اقدام به ترور مهره‌های بالا جمهوری اسلامی کرده است.

اما اعدام هدفمند این تعداد از زندانیان سیاسی طی این مدت و نبود گزارش از اجرای حکم اعدام زندانیان غیر سیاسی، نشانه ترس و وحشت رژیم جمهوری اسلامی از فوران خشم و اعتراض توده‌های مردم برای پایان دادن به وضع موجود است. به این ترتیب رژیم اسلامی با اعدام زندانیان سیاسی، هم از آنان بعنوان مخالفان سیاسی انتقام می‌گیرد و هم در جهت ایجاد فضای رعب و وحشت در جامعه استفاده می‌نماید. در این

در حالی که مردم ایران زیر منگنه جنگی ویرانگر و گسترش ابعاد بی سابقه بیکاری، تورم سرسام‌آور و فقر فزاینده قرار گرفته‌اند، جمهوری اسلامی نگران از فوران خشم و اعتراض توده‌ها برای بقای خود به تشدید سرکوب و اعدام زندانیان سیاسی پناه برده است. در چهار دهه گذشته این رژیم



جنایتکار هرگاه سیاستهای کلانش با شکست مواجه گردیده و یا در جنگهایی که خود در برافروختن آن‌ها نقش داشته شکست خورده است، برای جلوگیری از بروز اعتراضات اجتماعی، به اعدام زندانیان و به ویژه زندانیان سیاسی روی آورده است. اعدام هزاران زندانی سیاسی توسط جمهوری اسلامی در سالهای دهه ۶۰ و پس از سرکشیدهن جام زهر شکست مفتضحانه در جنگ هشت‌ساله ایران و عراق توسط خمینی، و همچنین در جنایت هولناک کشتار و قتل عام هزاران معترض در دیماه گذشته، ماهیت ضد انسانی و ظرفیت بالای حکومت اسلامی در اعدام، کشتار و جنایت را نشان داده است.

با ضربات سنگینی که جمهوری اسلامی در جنگ متحمل شده که تاکنون منجر به کشته شدن علی خامنه‌ای و لایه‌های بالای فرماندهان سپاه پاسداران و ارتش و دیگر مقامات حکومتی و نابودی بسیاری از مراکز نظامی شده است، رژیم برای پوشاندن این شکست، بار دیگر به تشدید اعدام زندانیان به ویژه زندانیان سیاسی روی آورده است. در بحبوحه جنگ کنونی، روند صدور و اجرای احکام اعدام زندانیان، شتاب بیشتری گرفته است. روندی که مسئولان قضایی حکومت اسلامی از محسنی اژه‌ای رئیس قوه قضائیه تا دیگر کارگزاران قضایی رژیم، بی شرمانه از تشدید آن دم می‌زنند و مردم معترض را با اعدام مورد تهدید قرار می‌دهند. اژه‌ای جلاد،

مستقیم به مردم معترض و آزادیخواه ایران در بر دارد. این الگو، پیشینه‌ای روشن در تاریخ جمهوری اسلامی دارد. در ماههای مرداد و شهریور سال ۱۳۶۷ سران رژیم اسلامی که نگران گسترش اعتراضات کارگران و مردم ایران بعد از شکست زبونانه رژیم در جنگ ارتجاعی با عراق بودند، با هدف مرعوب کردن مردم به جان آمده از جنگ و فلاکت اقتصادی، برای کشتار زندانیان برنامه ریزی کردند. در آن دوره ارتباط زندانیان ایران با دنیای خارج به تمامی قطع شد و این جنایت هولناک رقم خورد. آن اعدام‌ها که در خفا و در سکوت خبری انجام شدند، بخشی از یک پروژه‌ی سیاسی برای حذف فیزیکی مخالفان و تثبیت نظم حاکم بودند. امروز نیز نشانه‌های مشابهی زنگ خطر را به صدا در آورده‌اند. استفاده از وضعیت جنگی، قطع اینترنت، محدودسازی اطلاع‌رسانی، اجرای پنهانی احکام و هدف‌گیری زندانیان سیاسی. این تداوم و توسل به حذف فیزیکی مخالفان سیاسی بیانگر یک منطق پایدار در شیوه‌ی اعمال قدرت است.

تشدید سرکوب و اعدام‌های اخیر را باید در پیوند با بحران‌های ساختاری جمهوری اسلامی، خطر فروپاشی اقتصادی، گسترش نارضایتی اجتماعی، تعمیق بحران مشروعیت سیاسی، شکاف و چند دستگی در درون حاکمیت، و ناتوانی ایدئولوژیک در مشروعیت بخشی به وضعیت موجود توضیح داد. در چنین شرایطی، تشدید سرکوب هم به عنوان استراتژی بقا و هم به عنوان تاکتیک به یکی از ابزارهای اصلی مدیریت بحران بدل می‌شود و این قتل‌های حکومتی بخشی از عملکرد مستمر این نظم هستند. این اعدام‌های برنامه‌ریزی شده بیش از آن‌که نشانه‌ی قدرت باشد، بیانگر اوج بحران مشروعیت رژیم اسلامی و ناتوانی در پاسخ‌گویی به مطالبات جامعه است.

اکنون و در حالی که بمباران‌های دولت‌های آمریکا و اسرائیل ادامه دارد و زندانیان با کمبود جا، غذا و امکانات زیستی و بهداشتی روبرو هستند، هنوز ده‌ها هزار نفر از دستگیرشدگان خیزش سراسری دی ماه ۱۴۰۴ در زندان بسر می‌برند. رژیم جنایتکار اسلامی برای مرعوب کردن جامعه این زندانیان را به گروگان گرفته، داس مرگ را بر بالای سر آنها آویزان کرده و هر هفته تعدادی از آنها را اعدام می‌کند. حزب کمونیست ایران ضمن اینکه این اعدام‌ها را قاطعانه محکوم می‌کند، بر ضرورت گسترش جنبش همدلی و همبستگی با خانواده‌های زندانیان سیاسی در داخل ایران و حمایت و همبستگی با «کارزار نه به اعدام» که پرچم آن در پشت میله‌های زندان برافراشته شده تاکید می‌کند. در خارج کشور نیز لازم است برای تحت فشار قرار دادن جمهوری اسلامی جهت پایان دادن به اعدام‌ها و آزادی زندانیان سیاسی دست در دست همه نیروها و انسانهای آزادیخواه و برابری طلب سازماندهی و برپایی کارزارهای سیاسی را در دستور کار گذاشت.

**نه به جنگ امپریالیستی و ارتجاعی
سرنگون باد رژیم جمهوری اسلامی
زنده باد آزادی، برابری، حکومت کارگری**

کمیته مرکزی حزب کمونیست ایران

۱۶ فروردین ۱۴۰۵ آوریل ۲۰۲۶



اثرات ویرانگر جنگ جاری!

نصرت تیمورزاده

وزیران کشورهای همکاری خلیج در مسکو بود. قسمت اعظم ذخائر نفت ایران در خلیج فارس است و تقریباً تمام نفت ایران از طریق خلیج فارس و تنگه هرمز به خارج صادر میشود. هشتاد درصد تجارت خارجی ایران از طریق خلیج فارس انجام میگردد. در عین حال، توجه به پایگاههای که امپریالیسم آمریکا در منطقه در چند سال اخیر ایجاد کرده است، اهمیت دارد.

قطر در سال ۲۰۰۳، هشت میلیارد برای ساخت پایگاههای هوایی "العدید" پرداخت کرد. در سال ۲۰۲۵، ده میلیارد برای توسعه آن هزینه کرد. همان سال قراردادی به ارزش ۱٫۲ تریلیون دلار با آمریکا امضا کرد که ۳۸ میلیارد آن برای تامین هزینه های دفاعی بود. تمامی موشکهای رهگیر شلیک شده از سامانه های قطری توسط قطر پرداخت شده اند. حملات رژیم به نیروگاه گاز مایع قطر ضربات شدیدی بود. بطوریکه وزیر انرژی قطر اعلام کرد که دست کم پنج سال طول خواهد کشید که این نیروگاه بازسازی شود. در آمد سالیانه این نیروگاه معادل بیست میلیارد دلار در سال است.

عربستان در دهه های هشتاد و نود میلادی پنجاه میلیارد دلار برای پایگاههای نظامی آمریکا شامل فرودگاهها، بنادر، اسکان نیروها و شهرک های نظامی هزینه کرد. در سال ۲۰۰۰ یک بار دیگر پانصد میلیون دلار برای انتقال نیروهای آمریکایی پرداخت نمود. سال گذشته عربستان قرارداد جدیدی در حدود صد و چهار میلیارد دلار برای خرید موشک و مهمات امضاء کرد. در ژانویه امسال نیز نه میلیارد دلار برای افزایش ذخیره موشک پاتریوت پرداخت نمود.

امارات از پانزده مارس ۲۰۲۶ ماهیانه یک و نیم تا دو ممیز سه میلیارد برای موشکهای رهگیر هزینه کرده و برای خرید سامانه دفاعی از کره جنوبی قراردادی معادل سه و نیم میلیارد دلار بسته است.

کویت پس از جنگ خلیج در سال ۱۹۹۹ با پرداخت ۱۶ میلیارد دلار پایگاه "عریضجان" را ساخت. هزینه نگهداری نیز ماهانه حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ میلیون دلار است. در فوریه سال ۲۰۲۵ کویت یک میلیارد دلار برای توسعه وزارت دفاع و تاسیسات مشترک هزینه کرد. از جمله در ژانویه ۲۰۲۶ مبلغ ۸۰۰ میلیون دلار برای سامانه دفاعی پاتریوت هزینه نمود.

بحرین وضعیت متفاوتی داشته زیرا آمریکا بخش عمده هزینه را پرداخت کرده است. در سال ۲۰۲۴ توافق امنیتی جامعی بین بحرین و آمریکا امضا شد. در سال ۲۰۲۵ نیز قرارداد ۱۸ میلیارد دلاری در بخشهای مختلف از جمله امنیت منعقد گردید. بحرین نیز هزینه های موشکهای رهگیر حدود ۶۰۰ میلیون دلار برای بیش از ۱۲۰ موشک پرداخت کرده است.

ترامپ در اولین ویدیوی خود در آغاز جنگ اعلام کرد که این یک جنگ محدود برای رفع خطر سلاح های هسته ای، خطر موشک های بالستیک و تهدید تروریسم برای منطقه و جهان است. همزمان دولت اشغالگر اسرائیل اعلام کرد این یک جنگ بازدارنده برای دفاع از موجودیت اسرائیل و رهایی ایرانیان است. اینگونه الفاظ را برای آغاز جنگ ها بارها و بارها در شروع جنگ در جاهای دیگر هم دیده ایم. در افغانستان، در عراق، در لیبی، در سوریه، در سودان، در سومالی. بنابراین، مسئله مرکزی این است که به آن سیاست هایی اشاره کنیم که منجر به این جنگ ها شدند و تا چه حد این جنگ ها به اهداف و آن سیاستها خدمت کردند. واقعیت این است که جنگ کنونی بین آمریکا و اسرائیل از یک سو و جمهوری اسلامی از سوی دیگر در چارچوب پروژه ی بسیار گسترده تر برای بازترکیب ژئوپولیتیک خاورمیانه قرار دارد که در آن منافع استراتژیک، جاه طلبی های امپریالیستی و سودهای مرتبط با منافع انرژی و صنعت تسلیحات در هم تنیده اند. به زبانی دیگر، این جنگ پاسخی به تغییرات ژئوپولیتیک جهانی و نتایج این تغییرات در خاورمیانه است. دستکم از ۱۹۱۶ خاورمیانه میدان جدال و کشمکش قدرتهای کلونیالیستی، میدان جدال قدرتهای امپریالیستی و اکنون میدان جدال قدرتهای امپریالیستی و منطقه ای بوده است. در این میان خلیج فارس از آنجائیکه محل اتصال سه قاره اروپا، آفریقا و آسیا و در نتیجه محل تلاقی غرب با روسیه و چین است، اهمیتی استراتژیک یافته است.

خلیج فارس شصت و پنج درصد ذخایر نفت جهان، سی درصد مجموعه ی ذخایر طبیعی گاز و سی و پنج درصد کود شیمیایی را در خود جای داده است. بنابراین نقش تعیین کننده ای برای اقتصاد جهان و به ویژه کشورهای صنعتی بازی میکند و تا زمانی که بدیلی برای انرژی فسیلی پیدا نشده میدان کشمکشها، رقابتها و چالشهای قدرتهای جهانی و منطقه ای است. بخصوص بعد از حمله روسیه به اوکراین و قطع صدور نفت و گاز روسیه، کشورهای حاشیه خلیج نقش مهمی پیدا کردند. بی جهت نیست در این سه سال گذشته تقریباً تمام رهبران کشورهای غربی و روسیه و چین به این کشورها سفر کردند.

چین هیجده درصد نفت خود را از ایران و در مجموع ۵۰ درصد را از این منطقه تأمین میکند. ۹۰ درصد نفت مصرفی ژاپن از خاورمیانه تأمین میشود که ۷۰ درصد آن از تنگه هرمز میگذرد و اختلال در تنگه هرمز پیامدهای سنگینی برای اقتصاد ژاپن دارد. چین قراردادهای طولانی مدت در چارچوب طرح "کمربند و جاده" با کشورهای حوزه خلیج فارس بسته است. روسیه در بحبوحه ی جنگ اوکراین میزبان نشست

رابطه شبکه حقوق بشر
کردستان و سازمان
دیده بان حقوق بشر روز
پنج شنبه ۱۳ فروردین طی بیانیه
مشترکی هشدار دادند که زندانیان
در ایران در شرایط بحرانی و با
تهدید دوگانه حملات نظامی
آمریکا و اسرائیل و خشونت و
اعدام حکومتی روبرو هستند
که سابقه کشتار زندانیان سیاسی
دارد. در این بیانیه ذکر شده که
بسیاری از زندانیان سیاسی در
بازداشتگاههای مخفی نگهداری
و در معرض ناپدید سازی از
جانب حکومت نیز قرار دارند.
این زندانیان امکان آنرا ندارند که
هنگام بمباران به مکان امنی پناه
برند و از دسترسی به دکتر و دارو
نیز محروم هستند و در صورت
اعتراض مورد سرکوب و خشونت
زندانبانان هم قرار می گیرند.

با وجود این، در بحبوحه جنگ و
کمبود جا، غذا و امکانات زیستی
در زندانها، دستگیریها همچنان
ادامه دارد. حدود صد هزار نفر از
دستگیر شدگان خیزش سراسری
دیماه، هنوز در زندان هستند.
با این حال رژیم ضد انسانی
جمهوری اسلامی اقدامی در
جهت آزادی زندانیان سیاسی به
عمل نمی آورد. در چنین شرایطی
زندانیان سیاسی هم معرض خطر
فوری اعدام از جانب جمهوری
اسلامی قرار دارند و هم در
معرض بمبارانهای آمریکا و
اسرائیل هستند. بنابراین ضروری
است در داخل ایران با گسترش
جنبش همدلی و همبستگی با
خانواده های زندانیان سیاسی و
با گسترش جنبش نه به اعدام، و
در خارج کشور نیز با سازماندهی
کارزارهای سیاسی علیه اعدام،
رژیم جمهوری اسلامی را برای
آزادی زندانیان سیاسی و پایان
دادن به اعدامها تحت فشار قرار
داد.



در جنگ جاری اگر برای آمریکا بیش از همه مسئله بازسازی هژمونی از دست رفته و رقابت با چین یک رقیب بالنده مطرح است، برای اسرائیل اما هدف، نابودی رژیم جمهوری اسلامی و یا تضعیف آن، تا آن درجه که رقیبی برای طرح اسرائیل بزرگ در خاورمیانه باقی نماند. دولت نژاد پرست اسرائیل البته یک چاشنی هم به این هدف اصلیش اضافه می‌کند و آن اینکه برای "رهایی ایرانیان" از چنگال جمهوری اسلامی وارد این جنگ شده است. این جمله از دهان رئیس دولتی بیرون می‌آید که دست کم یک تاریخ هفتاد ساله نسل کشی در کارنامه دارد. در همین جنگ دو ساله اخیر در غزه بیش از هشتاد هزار نفر قربانی شدند و آنچه اکنون از غزه باقی مانده است یک زمین سوخته بیشتر نیست و اکنون جنوب لبنان و شرق تهران شباهت بسیاری به غزه پیدا کرده‌اند.

توجه کنیم که جنگ در ایران و همزمانی آن با جنگ در اوکراین، حمله دولت اسرائیل به جنوب لبنان، ویرانی کامل غزه تنها بخشی از سیمای جهان معاصرند. آمار و ارقام نشان می‌دهند که بعد از گذشت هشتاد سال از جنگ جهانی دوم در لحظه کنونی نود و دو کشور درگیر جنگهای مرزی، جنگهای داخلی و جنگهای توسعه طلبانه امپریالیستی هستند.

بی واسطه ترین نتیجه این جنگها آواره شدن بیش از صد و سی میلیون نفر است که شانزده کشور دست کم میزبان بیش از نیم میلیون پناهنده هستند. با وجود این که جنگهای داخلی شکل قالب درگیری در سطح جهان است اما با جسارت میتوان گفت که به میدان مداخله قدرتهای منطقه ای و جهانی تبدیل شده اند. جنگ کنونی در ایران، جنگ در اوکراین، جنگ دولت اسرائیل علیه مردم فلسطین و لبنان بهترین نمونه های این مداخله گری و رقابتهای جهانی اند. در این حال فراموش نکنیم که تبعات این جنگها بسیار فراتر از نابودی زیرساخت هاست. بنا به گفته مدیر گروه حقوق بشری "اس او اس" ۴۷۰ میلیون کودک در سراسر جهان تحت تاثیر جنگها از جمله در اوکراین، غزه، لبنان و ایران قرار گرفته اند.

واقعیت این است که پیامدهای اقتصادی این جنگ تا هم اکنون نیز هراس آور است. هزینه های مستقیم جنگ همچون خود جنگ نامتقارن هستند. هزینه های مستقیم جنگ برای آمریکا حدود دو میلیارد دلار در روز تخمین زده میشود. بی جهت نیست که در هفته سوم آغاز جنگ وزیر جنگ آمریکا خواهان دویست میلیارد دلار بودجه اضافی از کنگره شد. این رقم تقریباً معادل یک چهارم کل بودجه نظامی آمریکاست و این در حالی است که آمریکا با بدهی صد و بیست درصدی تولید ناخالص

داخلی از قبل از شروع جنگ روبرو بوده و یکی از بدهکارترین کشورهای جهان است. همزمان باید در نظر داشت که آمریکا معادل شانزده میلیارد دلار کمک ویژه به اسرائیل برای جنگ جاری میدهد. البته بدهی دولت اسرائیل نیز حدود هفتاد درصد تولید ناخالص آن کشور است. ادامه این جنگ پرهزینه برای قدرتمندترین اقتصاد جهان میتواند بحران بدهی های عظیم و تغییرات شدیدی در سیاست مالی آن به ارمغان آورد.


با وجود این که جمهوری اسلامی از شیوه جنگ نامتقارن استفاده میکند، هزینه های واقعی جنگ برای مردم ایران بسیار سنگین است. تلفات گسترده انسانی، آسیب شدید به منابع انرژی و تخریب زیرساختها و صنایع، آسیبهای زیست محیطی بخشی از این تلفات هستند. اینکه ترامپ فرمان حمله به زیر ساختهای برق و انرژی میدهد، در واقع امر بود و نبود میلیونها انسان را نشانه میگیرد. حمله به پارس جنوبی یک پیام بود. هشتاد درصد تولید گاز ایران در این منطقه است و بنابراین انهدام آن یعنی از کار افتادن تمام مؤسسات و ساختارهایی که با گاز کار میکنند و این بدان معناست که کل جامعه فلج میشود. حمله به عسلویه و فولاد مبارکه اصفهان و کشته و زخمی شدن کارگران بیان آشکار جوهر نظامی است که در آن انسانها قربانی منافع قدرت و سرمایه میشوند. در همین فاصله بخش بزرگی از کارگران ساختمانی از کار بیکار شده اند و کارگران بسیاری دستمزدهای خود را دریافت نکرده اند. این قربانی شدن البته تنها مختص به ایران نیست. در کشورهای حاشیه خلیج جمعیت عظیم کارگران مهاجر به حال خود رها شده اند. فقط این نیست که کارگران در حمله به پایگاه گاز سوختند. این کارگران بخصوص در بخش خدمات در هر شرایطی حتی بدون ایمنی لازم مجبور به ادامه کار هستند و البته تجربه نشان داده است که در چنین گذرگاههایی جنبشهای اعتراضی به عقب رانده میشوند.

همزمان دولت اسرائیل جنگ خود علیه مردم لبنان و اهالی غزه را به پیش می برد. در حالی که گزارش میشود که هفتاد میلیارد دلار برای بازسازی غزه مورد نیاز است، کشورهای عربی تنها پنج میلیارد دلار به آن اختصاص داده اند. کشورهای حاشیه خلیج هم به شدت آسیب دیده اند. جمهوری اسلامی برای بالا بردن هزینه جنگ برای آمریکا نه تنها پایگاههای آمریکا در کشورهای خلیج را مورد حمله قرارداد، بلکه به تأسیسات نفت و گاز در قطر، امارات، عربستان و کویت نیز آسیبهای جدی وارد ساخت. این آسیبها نه تنها نقش آنان را به عنوان مراکز امن اقتصادی تضعیف نموده، بلکه دستکم با کاهش ده

درصدی رشد اقتصادی روبرو خواهند شد. از آنجا که این جنگ در یکی از حساس ترین مناطق انرژی فسیلی جهان صورت میگیرد، تبعاتش بسیار وسیعتر از خود منطقه است. تا همین جا هم قیمت نفت حدود ۵۰ درصد و قیمت گاز با توجه به شدت حملات به تأسیسات گازی ایران و قطر تا دو برابر افزایش یافت. ادامه جنگ می تواند به تثبیت قیمت نفت در بازارهای جهانی به ۱۲۰ دلار شود و این می تواند به بحرانی نظیر بحران نفتی سال ۱۹۷۳ بیانجامد. باید در نظر داشت کاهش تولید انرژی می تواند صنایع بزرگی مانند صنایع اتومبیل سازی و ماشین آلات را با بحران مواجه کرده و حتی سرمایه گذاری در بخش هوش مصنوعی را نیز تحت تأثیر قرار دهد. در این میان تنگه هرگز نقش کلیدی در دامنه این بحرانها را دارد. در حال حاضر روزانه تنها پنج یا شش نفتکش عبور می کنند در حالی که در شرایط معمولی این رقم معادل ۱۳۸ نفتکش در روز بود. مجموعه اینها تا همینجا هم اختلالات قابل توجهی در کل اقتصاد جهان وجود آورده اند. در حالی که کمپانی های عظیم نفتی و اسلحه سازی برندگان این جنگ هستند، بازندگان اصلی کشورهای فقیر جهان از جمله پاکستان، اندونزی و بنگلادش هستند که با کمبود انرژی، کاهش تولید، جیره بندی و افزایش فقر روبرو می شوند. همزمان نباید فراموش کرد که تمام این جنگها تبعات دیرپایی بر زیست محیطی میگذارد. انسان میگذارد. آنانی که از تولید انرژی فسیلی سودهای هنگفتی میبرند، آن کمپانیهای اسلحه سازی که در بستر جنگها سودهای میلیاردی اندوخته میکنند و لابی های قدرتمندی هستند که در پس این جنگها قرار دارند.

همه اینها بخشی از سیمای جهانی است که ایدئولوژیهای سرمایه داری آن را "پایان تاریخ" و "ابدیت سرمایه داری" لقب داده بودند. این افسار گسیختگی نظم سرمایه داری فقط به بردگی کشاندن میلیونها انسان کار و زحمت نیست. سرمایه برای افزایش نرخ سودش به جنگ طبیعت هم رفته است. نگارنده این مطلب تردیدی ندارد که ترامپ نه جوابی به چالش های افول هژمونی آمریکا دارد و نه در بعدی فراتر جوابی به شکست هژمونی نئولیبرالیسم در پهنه جهان. تا همین جا هم سیاستهای او سبب شدت یافتن تشنجات، رقابتهای دولتهای سرمایه داری و افزایش تضادهای ژئواستراتژیک و ژئوپلیتیکی و یک موج جدید از نظامی گری گردیده است و تضمینی نیست که با عمیق تر شدن شکاف بین اروپا و آمریکا، کشورهای اروپایی رادر مقابل انتخابهای متفاوت چه در حوزه نظامی و چه اقتصادی قرار دهد. به جرأت میتوان گفت که نظم گذشته فروپاشیده و هنوز نظم نوینی جایگزین نگشته است.



هرج و مرج و بی ثباتی در کلیه حوزه ها مشخصه این دوره انتقالی است. 

ناشی از این وضعیت همه مؤلفه های نظامی، سیاسی، مالی و حقوقی با چالش های مهمی روبرویند. اینکه ترامپ خود را مالک گرینلند و یا کانال پاناما میدانند. اینکه میخواید کانادا ایالت پنجاه و یک امریکا باشد، اینکه دولتهای اروپائی را ترسو نامیده و تهدید به خروج از ناتو مینماید، اینکه دولتهای اروپائی سخن از ناتوی اروپائی میکنند، اینکه ترامپ بر فراز سر اروپا با پوتین بر سر اوکراین وارد مذاکره شده، اینکه آمریکا و روسیه با توجه به منابع زیرزمینی موجود در قطب جنوب، در آنجا فعال شده اند، اینکه دولت اشغالگر اسرائیل به پشتوانه آمریکا میخواید خاورمیانه جدیدی را سازمان دهد، اینکه اسرائیل و ترکیه دو متحد آمریکا و غرب در سوریه در مقابل هم صف آرائی کرده اند، همه اینها این پیام را با خود دارند که همه مؤلفه های جغرافیای سیاسی و استراتژیک جهان محل جدال و کشمکشند.

این همه مصائب، این همه جنگهای فراگیر، گرسنگی، فقر، نابودی محیط زیست، آوارگی و انباشته شدن ثروت در دست اندکی، نشانه بربریتی است که نظم سرمایه داری به جهان تحمیل کرده است. سرمایه داران و دولتهایشان در جدالهای خود تنها میتوانند جهان را با مشقات بیشتر و بحرانهای عظیم تر روبرو کنند. درست همین واقعیت تلخ پرسش سوسیالیسم یا بربریت را در مقابل همه ما قرار داده است. آن طبقه ای که کمون پاریس را آفرید، آن طبقه ای که انقلاب اکتبر را در دل جنگی وحشیانه و جهانی رقم زد و سوسیالیسم را به مثابه بدیلی واقعی و شدنی به جلو صحنه آورد، یک بار دیگر باید به جلو صحنه بیاید. جهان بیش از هر زمانی به این بدیل نیاز دارد.

پانزدهم فروردین هزار و چهارصد و پنج
چهار آوریل دو هزار و بیست و شش



حزب در شبکه های اجتماعی

 [peshrawcpiran\](#)

 [peshrawcpiran](#)

 [peshrawcpiran](#)

 [komala epi](#)



کارگران و زحمتکشان!

❖ این جنگ ارتجاعی، جنگ ما نیست!
❖ ما هیچ منفعتی در این جنگ نداریم!
❖ جنگ ما، تلاش برای بقا و تداوم رزم مشترک علیه جمهوری اسلامی و مبارزه پیگیرانه ما با مقدرات نظم سرمایه از هم اکنون و در دوران پسا جنگ است!

زنده باد نیروی متحد و سازمانیافته مردمی!

همستگی، همیاری و روی آوری به کنش مشترک اجتماعی تنها راه کاری است که طبقه کارگر و جامعه ما را از وضعیت ناگوار کنونی خارج می سازد.

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

نه به جنگ ارتجاعی!
نه به جمهوری اسلامی!





«پایان نبرد مردمی؛ آن دمی است که دیگر نباشد دمی.»

شعر: شیرکو بی کس

تا هزاره‌ی هنوز سیاه زمانه‌ی ما
تحقق نیافته و نخواهد یافت
زدودن آرزوی داد و آزادی
از عطش سجان های ماست.

برکندن عشق تا جاودان سبز -
درخت ها و قله های
سربه گردون سای زاگرس است
از سینه‌ی های ما.
- خوابی که، به یقین
تعبیر نخواهد شد .

اما پایان پیکار ما؛
تنها آدمی است،
که دیگر نباشد دمی.
ولی آنچه تا همیشه
«نا» است و هرگز «آری» نخواهد شد؛
فرو نشاندن مشعل آینده است،
که در پگاه نگاه ما،
می درخشد.

شما می توانید
خانه‌ی شعرمان را خراب ،
واژگان زبان ما را بی خانمان ،
و قلعه‌ی قصه‌ی حماسه‌مان را
تا آخرین سنگر
ویران کنید.

شما می توانید
خانه و کاشانه‌ی ما را
با موشک و تانک
کول ستون های کج و کوله‌ی
شعله و دود کنید.

شما می توانید
صنجه‌ی های بلند مادرانمان را
- میان قهقهه‌ی روبه قهقراتان -
خفه کنید.

اما، آنچه نمی توانید و
از گرگ و میش
نخستین زوزه‌ی گرگشاه!



ناصر زمانی

کردستان در دوره گذار؛ بلوک بندی‌های سیاسی و امکان قدرت شورایی

بین‌المللی و بر بستر ماهیت طبقاتی این جریان‌ها فهمید؛ جایی که این نیروها به واسطه جایگاه و منافع مادی و سیاسی خود، آگاهانه در مسیر همسویی با سیاست‌های قدرت‌های امپریالیستی، مشخصن ایالات متحده، قرار می‌گیرند و در شرایط تشدید تنش‌ها و وضعیت‌های شبه جنگی عملن نقش مکمل یا بازوی سیاسی-میدانی آن را ایفا می‌کنند؛ انتخابی که نه یک انحراف مقطعی، بلکه امتداد منطقی جهتگیری سیاسی آنان است. در همین چارچوب، پس از حملات نظامی اسفند ۱۴۰۴ آمریکا و اسرائیل به جمهوری اسلامی، گزارش‌هایی از تماس دونالد ترامپ با مصطفی هجری، و نیز از رایزنی‌های همزمان واشنگتن با این احزاب برای امکان‌سازی عملیات زمینی از خاک اقلیم کردستان عراق منتشر شد و حتی طرح‌هایی درباره مسلح‌سازی نیروهای مرتبط با این جریانها برای ایجاد بی‌ثباتی داخلی مورد بحث قرار گرفت؛ از سوی دیگر عبدالله مهتدی در مصاحبه با نیوزویک، از آمریکا خواست با گروه‌های مختلف مخالف جمهوری اسلامی ارتباط برقرار کند تا در نتیجه تشدید فشارهای داخلی، بتوان حکومت ایران را تضعیف و در نهایت سرنگون کرد. عبدالله مهتدی در ادامه اظهار کرد: «ما معتقدیم برقراری گفتگوی مستقیم با اجزای مختلف اپوزیسیون ایران در راستای منافع ملی آمریکا است، زیرا اگر آمریکا با آنها ارتباط برقرار کند، ممکن است رژیم تحت فشار بحران‌های داخلی فرو بپاشد.» در ادامه همین روند همگرایی و بازآرایی سیاسی، حضور سه حزب و سازمان از اعضای «ائتلاف احزاب سیاسی کردستان ایران» از جمله سازمان زحمتکشان کردستان ایران، حزب دموکرات کردستان ایران و سازمان پژاک در «کنگره آزادی ایران» که در ۸ و ۹ فروردین در لندن برگزار شد، نشانه‌ای دیگر از تلاش این جریانها برای تثبیت موقعیت خود در قالب‌های هم راستا سازی سیاسی با پروژه‌های اپوزیسیون خارج از کشور است؛ روندی که در امتداد همان گرایش پیشین، یعنی اتکا به شبکه‌های سیاسی و حمایتی بیرونی و هم نشینی با طیف‌های متنوع از نیروهای اپوزیسیون بورژوا-ناسیونالیست تا گرایش‌های لیبرال، قابل فهم است و بیش از آنکه بیانگر یک آلترناتیو مستقل اجتماعی باشد، بازتابی از تلاش برای کسب مشروعیت سیاسی از بالا و در چارچوب معادلات قدرت‌های خارجی است؛ مسیری که در نهایت نه به تقویت سازمانیابی مستقل توده‌های کارگر و

زحمتکش، بلکه به ادغام بیشتر این نیروها در راستای استراتژی و چشم انداز سیاسی

آنکه چشم انداز انقلابی برای مردم بگشاید، عملن میدان رقابت نیروهای مختلف برای تصاحب قدرت در دوره جنگ و پسا جنگ را تشدید کرده است. به عبارتی دیگر پس از سرنگونی جمهوری اسلامی، بحث درباره مسیر آینده و سرنوشت جامعه نه یک بحث نظری صرف، بلکه مسئله‌ای حیاتی و تعیین کننده برای کل جامعه است. تجربه تاریخی نشان داده است که سقوط یک رژیم مستبد به خودی خود تضمینی برای پایان فقر، بیکاری، سرکوب یا نابرابری نیست. اگر توده‌های مردم و طبقه کارگر آماده اعمال قدرت سیاسی نباشند، نیروهایی از بیرون و درون جامعه، در راستای منافع طبقاتی خود، از جمله نیروهای لیبرال، جمهوریخواه و مشروطه خواه در اپوزیسیون ایران خلأ قدرت را پُر میکنند. در این میان، سلطنت طلبان که بیشتر در تبلیغات حبابی رسانه‌های بورژوازی که به دخالت دولت آمریکا یا دیگر قدرت‌های امپریالیستی در سقوط جمهوری اسلامی دل بسته‌اند و بزرگ نمایی میشوند، در واقع در درون جامعه نیروی قابل توجهی ندارند، اما با قدرت رسانه‌ها بورژوازی تلاش میکنند حضور خود را به مردم تحمیل کنند. چنین نیروهایی به هیچ وجه نماینده منافع طبقه کارگر، زنان، معلمان، پرستاران، بازنشستگان و جامعه کارگری نیستند و تنها خواهان تثبیت منافع سرمایه و بازتولید نظم طبقاتی اند. این نیروها اگرچه در تضاد با جمهوری اسلامی قرار دارند، اما آلترناتیوی سازگار با نظم امپریالیستی جهانی و همسو با منافع بورژوازی داخلی و خارج نشین را نمایندگی می‌کنند. تفاوت‌هایشان (جمهوری یا سلطنت، سکولاریسم یا لیبرالیسم مذهبی تا احزاب بورژوا ناسیونالیست در کردستان) در ماهیت طبقاتی‌شان تغییر بنیادی ایجاد نمی‌کند، همه در چهارچوب حفظ مناسبات سرمایه‌داری و ادغام در نظم جهانی سرمایه قرار دارند. توجه به این واقعیت، ضرورت سازمانیابی مستقل و پیش بینی شده طبقه کارگر برای اداره فردای جامعه را آشکار میکند.

احزاب و سازمان‌های بورژوا-ناسیونالیست کردستان در قالب «مرکز دیالوگ» در ۲۲ فوریه اعلام کردند که ائتلافی تازه با نام «ائتلاف نیروهای سیاسی کردستان ایران» تشکیل داده‌اند؛ اتحادی که هدف اعلامی آن هماهنگی و یکپارچه سازی تلاش‌های سیاسی و میدانی علیه رژیم جمهوری اسلامی است، اما این همگرایی را نمی‌توان صرفن به عنوان یک اقدام تاکتیکی یا ناشی از ناآگاهی سیاسی توضیح داد، بلکه باید آن را در متن آرایش نیروهای منطقه‌ای و

وقتی شرایط عادی سیاسی به وضعیت جنگی و مداخله‌ی نظامی خارجی کشیده می‌شود، آن ابهام مفید که بسیاری از نیروهای سیاسی پشتش پنهان می‌شوند عملن فرو می‌ریزد. اینجا با یک جنگ ارتجاعی طرفیم؛ جنگی میان حاکمیت‌هایی که هر دو در تقابل با منافع توده‌های وسیع مردم قرار دارند و هر دو حافظ نظم سرمایه‌داری و بازتولید سلطه طبقاتی‌اند. در چنین موقعیتی، دیگر نمی‌شود همزمان هم ضد امپریالیسم بود و هم چشم انتظار دخالت قدرت‌های خارجی ماند، یا هم از «مردم» حرف زد و هم پروژه‌های از بالا و وابسته را پیش برد. جنگ، بخصوص وقتی با حملات دولت‌هایی مثل آمریکا و اسرائیل تا رژیم جمهوری اسلامی گره می‌خورد، تضادهای واقعی را از سطح شعار به سطح تصمیم‌های فوری و حیاتی می‌کشد و نیروهای سیاسی را وادار می‌کند جایگاه واقعی خود را روشنتر بیان کنند، چون دیگر هزینه‌ی دوپهلویی به مراتب بالاتر می‌رود. این شفاف تر شدن فقط در سطح اعلام مواضع نیست، بلکه مستقیم روی جهت‌گیری‌های تاکتیکی و استراتژیک اثر می‌گذارد. نیرویی که به مداخله خارجی چشم دوخته، تاکتیک‌هایش به سمت لابی‌گری، ائتلاف‌های بین‌المللی و تعلیق مبارزه‌ی توده‌ای می‌رود؛ در مقابل، جریانی که بر سرنگونی انقلابی از پایین تأکید دارد، ناچار است بر سازمانیابی، خود اتکایی و مرزبندی روشن با هر دو قطب ارتجاع داخلی و امپریالیسم تمرکز کند. در این شرایط، «آلترناتیو» دیگر یک مفهوم انتزاعی نیست، بلکه به برنامه‌ای عینی برای قدرت سیاسی تبدیل می‌شود، به این معنا از شکل دولت آینده تا مناسبات اقتصادی و جایگاه نیروهای اجتماعی، و همینجا است که صف بندی‌ها نه فقط در حرف، بلکه در عمل و در آرایش واقعی نیروها خود را نشان می‌دهند و هر حزب و سازمان را وادار می‌کنند که استراتژی بلند مدت خود را با شرایط مشخص و تناسب قوای واقعی تنظیم کند.

با تشدید حملات نظامی در خاورمیانه و گسترش دامنه درگیری میان ایالات متحده، اسرائیل و جمهوری اسلامی، کل منطقه وارد فاز جدیدی از بی‌ثباتی و سازماندهی مجدد سیاسی شده است. این وضعیت نه فقط توازن قوا میان دولت‌ها، بلکه آرایش نیروهای سیاسی در درون جوامع تحت ستم، از جمله کردستان را نیز تحت تأثیر قرار داده است. در چنین شرایطی، جنگ ارتجاعی میان قدرت‌های امپریالیستی و رژیم جمهوری اسلامی، به جای



دارند که در چارچوب نظم سرمایه‌داری، و با اتکا به شبکه‌های منطقه‌ای و بین‌المللی، در پی بازسازی نوعی قدرت سیاسی منطقه‌ای هستند که در نهایت با مناسبات مسلط جهانی سرمایه همساز باشد. از سوی دیگر، امکان شکلگیری و تقویت یک بلوک سوسیالیستی مبتنی بر سازمانیابی مستقل، شورایی و ضد نظام و مناسبات سرمایه‌داری وجود دارد که بتواند بعنوان آلترناتیو واقعی قدرت در برابر این روند ظاهر شود. در این تقابل، مسئله اصلی نه تنها رقابت حزبی، بلکه تعیین این است که کدام بلوک می‌تواند هژمونی سیاسی و اجتماعی دوره گذار را در کردستان تثبیت کند؛ و این امر مستقیم به میزان توان سازمانیابی، پیوند با توده‌های کارگر و زحمتکش هم در کردستان و هم در سطح سراسری، و ظرفیت تبدیل مطالبات اجتماعی به اشکال پایدار قدرت از پایین وابسته است.

در این سطح، «برنامه کومه‌له برای حاکمیت مردم در کردستان» به عنوان یک طرح سیاسی-اجتماعی، مسئله قدرت را از سطح جا به جایی دولت مرکزی یا مطالبه خودمختاری صرف فراتر می‌برد و آن را به مسئله سازمانیابی مستقیم توده‌های زحمتکش پیوند می‌زند. در این چارچوب، حاکمیت مردم به معنای شکلگیری شبکه‌ای از نهادهای شورایی در مراکز تولید، خدمات و زیست اجتماعی است؛ از کارخانه‌ها و کارگاه‌ها گرفته تا مدارس، بیمارستان‌ها و محلات، به بیان دیگر این شوراهای تنها نهادهای مشورتی نیستند، بلکه باید به ارگانهای واقعی تصمیم‌گیری و اداره اجتماعی تبدیل شوند. نمایندگان آنها مستقیم توسط مردم انتخاب می‌شوند، در برابر بدنه انتخاب‌کننده پاسخگو هستند و در هر لحظه قابل عزل‌اند. از طریق چنین ساختاری، امکان انتقال تدریجی کنترل تولید، توزیع و خدمات عمومی از سرمایه و بوروکراسی دولتی به مدیریت جمعی توده‌های وسیع مردم فراهم می‌شود. به این معنا در دوره پس از سرنگونی، این شبکه شورایی می‌تواند به ستون فقرات اداره جامعه تبدیل شود. شوراهای کارگری، معلمان، پرستاران، بازنشستگان، زنان و جوانان بیکار، نه به عنوان نهادهای صنفی پراکنده، بلکه به‌عنوان اجزای یک ساختار واحد قدرت از پایین عمل خواهند کرد. توان یا ضعف این ساختار، تعیین‌کننده میزان استقلال یا وابستگی جامعه در مرحله گذار خواهد بود. در همین روند،

خواهد شد. در چنین شرایطی، تغییر رژیم لزوم به تغییر مناسبات طبقاتی منجر نمی‌شود، بلکه می‌تواند تنها آرایش جدید بزرگ شده‌ای همان مناسبات در قالبی تازه باشد. در همین چارچوب، تمایز میان «سرنگونی» و «سرنگونی انقلابی» اهمیت بنیادی پیدا می‌کند. سرنگونی به خودی خود می‌تواند نتیجه بحران درونی حاکمیت، فشارهای خارجی یا انفجار نارضایتی اجتماعی باشد، بدون آنکه الزام توازن قدرت طبقاتی را تغییر دهد. اما سرنگونی انقلابی زمانی معنا دارد که طبقه کارگر و توده‌های زحمتکش همزمان با فروپاشی نظم پیشین، توان ایجاد اشکال بدیل قدرت سیاسی را نیز داشته باشند؛ اشکالی که بتوانند اداره جامعه را از سطح دولت متمرکز به سطح سازمانیابی مستقیم توده‌ای منتقل کنند.

در این میان، کردستان یکی از عرصه‌های تعیین‌کننده در توازن قوای دوره گذار است و نه یک حاشیه سیاسی، بلکه موقعیت اجتماعی ویژه، سابقه طولانی مبارزاتی و سطح بالای تحزب‌یابی و سازمانیافتگی نیروهای سیاسی در جامعه کردستان و مناطق کردنشین باعث شده است که روند گذار، به صورت مشخص در قالب شکلگیری بلوک بندی‌های سیاسی-طبقاتی بالفعل خود را نشان دهد، در شرایط کنونی نیز می‌توان نشانه‌های این بلوک بندی را در آرایش نیروهای موجود مشاهده کرد؛ از جمله در ائتلاف احزاب و سازمان‌های بورژوا-ناسیونالیست و مذهبی کردستان، شامل مجموعه‌ای از نیروها که در قالب ساختارهایی مانند «مرکز دیالوگ» و شکلگیری ائتلاف‌های شش حزب و سازمان، تلاش می‌کنند هماهنگی سیاسی و عملیاتی خود را در چشم‌انداز دوره پس از جمهوری اسلامی تثبیت کنند که در بخش بالای همین نوشته به موارد این تلاش‌ها مختصر اشرار می‌کردم. در کنار آن، شکلگیری یا تقویت سازوکارهای همکاری میان نیروهای چپ و کمونیست از جمله «شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست کردستان» مدافع پیگیر حقوق پایه‌ای کارگران و زحمتکشان و مطالبات مردم کردستان،

با اتکا به پلاتفرم این شورادر کردستان، بیانگر صورت بندی یک قطب دیگر در این آرایش سیاسی است. در چنین زمینه‌ای، کردستان به میدان تقابل و رقابت میان دو گرایش عمده تبدیل می‌شود. از یک سو، نیروهای بورژوا-ناسیونالیست و گرایش‌های سازشکار قرار

پروژه‌های دولت آمریکا و اسرائیل است → این روند نشان می‌دهد اتکای این نیروها به مداخله قدرت‌های خارجی نه یک خطای سیاسی، بلکه انتخابی آگاهانه و منطبق با منافع طبقاتی آنها است، اتکایی که در عمل نه به دموکراسی و آزادی واقعی منجر می‌شود و نه به برابری اجتماعی، بلکه در چارچوب تجربه تاریخی مداخلات امپریالیستی، به بازتولید اشکال تازه‌ای از سلطه و استبداد و به حاشیه راندن دستاوردهای مبارزات کارگران، معلمان، پرستاران و زنان می‌انجامد و بستر تثبیت نظم سرمایه‌داری جهانی را تقویت می‌کند. از همین رو، چشم دوختن به قدرت‌های خارجی، چه در قالب مداخله نظامی و چه فشار سیاسی، نه تنها گرهی از بحران‌های موجود نمی‌گشاید، بلکه به بازتولید چرخه‌ای از وابستگی، نابرابری و سرکوب منجر می‌شود. در برابر این روند، بدیل واقعی را نباید در پروژه‌هایی مانند «وحدت ملی»، «تشخیص لحظه‌ها» یا ائتلاف‌های ابهام‌آلود میان گرایش‌های متضاد، از چپ تا راست در قالب تومارهای ۲۰۰ امضایی و ابتکارهایی نظیر «مرکز دیالوگ ملی»، «ائتلاف چپ فراگیر»، یا رویکردهای نوسانی و بینابینی جریان انشعابی به رهبری ابراهیم علیزاده و «جنبش همه با هم» جستجو کرد. این پروژه‌ها، با حفظ پیوندهای سیاسی با احزاب بورژوا-ناسیونالیست در دوره گذار، با نام چپ و با حذف آگاهانه مفهوم سوسیالیسم، عملن کارکردی در جهت خلع سلاح سیاسی مردم و بازتولید سلطه سرمایه دارند. در مقابل، بدیل واقعی در تعمیق سازمانیابی مستقل طبقاتی، گسترش نهادهای توده‌ای و تقویت قدرت شوراهای به عنوان شکل اعمال مستقیم قدرت از پایین نهفته است؛ قدرتی که باید مستقیم توسط کارگران و زحمتکشان اعمال شود و در خدمت منافع اکثریت جامعه قرار گیرد.

پس از سرنگونی جمهوری اسلامی، جامعه وارد مرحله‌ای از گذار انقلابی می‌شود که در آن ثبات سیاسی، نهادهای حقوقی و نظم اقتصادی پیشین دچار فروپاشی یا اختلال جدی می‌شوند. این وضعیت به هیچوجه بطور خودکار به سمت آزادی یا برابری اجتماعی حرکت نمی‌کند؛ بلکه میدان باز آرایش جدید سریع نیروهای طبقاتی و سیاسی است. مسئله اصلی در چنین دوره‌ای نه صرف سقوط یک رژیم، بلکه تعیین شکل و محتوای «قدرت سیاسی جدید» و شیوه واقعی اعمال آن است. تجربه تاریخی انقلاب‌ها و فروپاشی دولت‌ها نشان می‌دهد که اگر خلأ قدرت با سازمانیابی آگاهانه طبقه کارگر و زحمتکشان پُر نشود، این خلأ به سرعت توسط نیروهای بورژوایی داخلی، دولت‌های موقت وابسته یا ائتلاف‌های سیاسی همسوبا قدرت‌های خارجی پُر

جنگ - سیاست - شکل

(بخش دوم)

م. مهرزاد

خود را به هر شکل که می خواهد پیش برد و لذا پیروزی در این جنگ برای ترامپ بسیار با اهمیت است. تلاش او برای همراه کردن متحدین اروپایی در ناتو در این جنگ با شکست روبرو شد و این خود شرایط را برای او پیچیده تر کرده و به همین دلیل نیروهای بیشتری به منطقه آورده است. دروغ های او مبنی بر اینکه: "اهداف ما تا همینجا نیز تامین شده و رژیم در حال فروپاشی است و اکنون رژیمی بر سرکار آمده که دیگر رژیم سابق نیست، دارند مطابق خواست های ما سازش می کنند"، بر افکار عمومی دنیا و بخصوص در آمریکا آشکار است.

اختلاف در جبهه غرب هرگز تا بدین حد زیاد نبوده است. اکنون آشکارا اروپا با آمریکا در این مورد همراهی نمی کند و البته در موارد دیگر از جمله جنگ اوکراین نیز اختلافات فاحشی دارند. در اروپا و آمریکا اعتراضات مردمی ضد جنگ شروع شده است که بخصوص این اعتراضات در آمریکا و تاثیر گذاری بر افکار عمومی عامل بازدارنده قوی برای دولت ترامپ است. اگر این اعتراضات بیشتر گسترش یابد و سرنوشت انتخابات پیش رو را به ضرر دولت ترامپ تغییر دهد، یک شکست برای ترامپ رقم خواهد خورد و لذا ترامپ نیاز به این دارد که هر چه زودتر با ظاهری پیروز از این جنگ بیرون بیاید. در آمریکا و در ارتباط با جنگ شکاف قابل توجهی در «ماگا» رخ داده است. ماگا طیفی است با استراتژی «عظمت را به آمریکا باز گردانیم»، و در انتخابات ریاست جمهوری یکی از پایه های اجتماعی قوی جمهوری خواهان بود و باعث پیروزی ترامپ شد، اکنون این طیف دچار شکاف شده است. بخش بزرگی از این طیف را "پاکدست ها" تشکیل می دهند که بیست میلیون مخاطب و هم فکر دارند که "تاکر کارلسون" جمهوری خواه آن را نمایندگی می کند. اکنون او و همراهانش کاملا جنگ را محکوم می کنند و معتقدند ترامپ به دنبال استراتژی ناتانیاها افتاده است. این شکافی بزرگ بین جمهوری خواهان است که در مخالفت با سیاست ترامپ شکل گرفته است و هر چند که شاید به آنجا منجر نشود که آنها در انتخابات کنگره و سنا به جمهوری خواهان رای ندهند اما تا همین جا نیز تاثیرات اجتماعی خود را در آمریکا به جا گذاشته است.

تسخیر جزیره خارک که بیش از نود درصد صادرات نفتی ایران از آن انجام می شود، می تواند درآمد نفتی ایران را به صفر نزدیک کند و از این طریق بخواد جمهوری اسلامی را وادار به تسلیم و بازگشایی تنگه هرمز کند؛ ولی ریسک این عملیات که نیروهای آمریکایی را در معرض حمله قرار خواهد داد، زیاد است و اگر سپاه بتواند زدن نیروهای آمریکایی را ادامه دهد و تبدیل به یک

بیش از یک ماه از شروع جنگ آمریکا و اسرائیل از یک طرف و جمهوری اسلامی ایران در سوی دیگر می گذرد. در این مدت چند رویداد و تحول دستخوش تغییر و تاثیر بوده اند که لازم است به بررسی آنها بپردازیم تا چشم انداز آن و وظائف سوسیالیست ها را بهتر درک کنیم.

ابتدا ترامپ تصور می کرد با حذف خامنه ای و یک طیف از رهبری جمهوری اسلامی و زدن ضربات سنگین و سریع جمهوری اسلامی را به سازش وادار می کند و می تواند مطالبات خود را به آنها تحمیل کند. در مقابل که جمهوری اسلامی خود را در معرض سرنگونی و یا تسلیم گسترده و از دست دادن بیشتر منافع کلیدی در منطقه و داخل کشور می دید، با تمام توان دست به مقابله زد. کمک های اطلاعاتی و لجستیکی روسیه و شاید هم چین، و درس هایی که جمهوری اسلامی از جنگ دوازده روزه گرفته بود، آنها را قادر کرد تا هر چند در مقیاسی کمتر اما ضرباتی به اسرائیل و پایگاه های منطقه ای آمریکا وارد کند. ترامپ که مدعی بود در چهار هفته جنگ را به پایان خواهد رساند اکنون با گذشت یک ماه ناچار به آوردن ده ها هزار نیروی زمینی به منطقه شده است تا شاید آنها را به کار گیرد. ترامپ اکنون بر سر دوراهی پایان جنگ یا ادامه آن قرار دارد و در هر دو مورد دیگر پیروزی که در ابتدا تصور می کرد میسر نیست. او ناچار به تغییر استراتژی شده و تا همین مرحله وجهه سیاسی او لطمه دیده است. او که پیروزی سریع و کسب منفعت هایی بزرگ از جمله به دست آوردن بخشی از منابع نفت ایران، واگذاری اورانیوم های غنی شده، تسلیم در حمایت از نیروهای نیابتی جمهوری اسلامی، از بین بردن توان موشکی ایران را در سیاست راهبردی مد نظر داشت، حالا با مطالباتی به مراتب کمتر سعی دارد از این جنگ پیروز بیرون بیاید و یا بالعکس ناچار خواهد بود با جنگی بزرگ و زمینی و دراز مدت تلاش کند مطالبات خود را متحقق کند، تا پیروز میدان باشد.

این تغییر ریل تا همین مرحله نیز برای دولت ترامپ در آمریکا امتیازی منفی است چرا که انتخابات ماه نوامبر برای کنگره و سنا اهمیت زیادی برای هر دو جناح بورژوازی آمریکا دارد و افکار عمومی آمریکا که اکنون افزایش قیمت سوخت را لمس می کنند که اگر به درازا بکشد بر دیگر قیمت ها نیز تاثیر می گذارد و در عرصه جهانی نیز شکستی در سیاست های ترامپ خواهد بود، بیشتر تمایل به انتخاب نمایندگان حزب دمکرات پیدا می کنند و از دست دادن مجلس های سنا و کنگره توسط جمهوری خواهان، ضربه سختی به دولت ترامپ خواهد بود. اگر این دو مجلس را دمکرات ها به دست بگیرند چوب لای چرخ دولت ترامپ خواهند گذاشت و او دیگر قادر نخواهد بود سیاست های

جنبش رهایی زن از هر نوع ستمی جایگاهی ساختاری دارد، نه حاشیه ای، به این معنا بدون مشارکت فعال و برابر زنان در تمامی سطوح سازمانیابی و تصمیم گیری، هیچ شکل از حاکمیت شورایی نمی تواند ماهیتی رهایی بخش یا پایدار پیدا کند. ستم جنسیتی تنها یک مسئله فرهنگی یا حقوقی نیست، بلکه بخشی از سازوکار بازتولید مناسبات طبقاتی است و مبارزه با آن، جزء جدایی ناپذیر هر پروژه سوسیالیستی در جامعه محسوب می شود.

در نهایت، دوره پس از سرنگونی جمهوری اسلامی برای کردستان یک نقطه عطف تاریخی است: یا این گذار به بازتولید اشکال جدید سلطه طبقاتی در قالب دولت های محلی، ائتلاف های بورژوازی و ترتیبات وابسته منجر می شود، یا به امکان واقعی استقرار قدرت شورایی و مردمی تحت رهبری طبقه کارگر و زحمتکش تبدیل خواهد شد. در این میان، مسئله اصلی نه صرف طرح شعار «قدرت از پایین»، بلکه توان واقعی برای سازمانیابی آن به عنوان یک آلترناتیو عملی در شرایط بحران و گذار است.

از سایت

شورای همکاری

نیروهای چپ و کمونیست

دیدن کنید.



در این سایت

آرشیو اسناد و اطلاعیه های شورای همکاری قابل دسترس است و برنامه های "تلویزیون آلترناتیو شورایی" و گزیده ای از اخبار کارگری و اجتماعی نیز بازتاب می یابد



دوره نا محدود زمانی کند، آمریکا در یک باتلاق فرو خواهد رفت. از زاویه نظامی و بخصوص افکار عمومی در کشورهای امپریالیستی، در جنگ بین ابرقدرت ها و کشورها و یا نیروهای کوچکتر و به اصطلاح جهان سومی، اگر ابرقدرت امپریالیستی کاملا پیروز نشود، شکست خورده است (!؟) و اگر کشور یا جریان مقابل شکست نخورد پیروز شده است (!؟) به طور مثال در ویتنام با وجود اینکه سه میلیون کشته داد، زیر ساخت‌ها از بین رفتند، چندین سال جنگ ادامه یافت اما در نهایت با خروج آمریکا، ویتنام پیروز آن جنگ در افکار عمومی بود و هست. جنگ روسیه و اوکراین نیز تا حدودی اینطور است، با وجود دست بالا داشتن روسیه و نابودی بیشتر زیر ساخت های اوکراین و آوارگی مردم این کشور، روسیه در جنگی چند ساله گرفتار شده و نمی تواند از آن بیرون بیاید و تا بدین جا پیروز نشده است و یا مورد جنگ در افغانستان و رودروی آمریکا با نیروهای ارتجاعی طالبان، نیز هر چند در هر درگیری نظامی نیروهای طالبان نابود می شدند اما در نهایت آمریکا با صرف هزینه دو تریلیارد، افغانستان را ترک و آن را به طالبان واگذار کرد. به این اعتبار اگر جنگ برای آمریکا طولانی شود از این منظر احتمال شکست آمریکا بیشتر می شود و به همین دلیل ترامپ می خواهد هر چه زودتر از این جنگ خارج شود و خود را پیروز نشان دهد.

متحد آمریکا در این جنگ یعنی اسرائیل اهدافی کاملا منطبق با آمریکا ندارد. دولت اسرائیل به طور کلی تمایل به جنگی علیه ایران دارد که بتواند آن را شبیه غزه کند. تمام زیرساخت‌ها از بین بروند، اقتصاد فلج شود، حتی آب و برق وجود نداشته باشد تا آنجا که ممکن است خانه‌های مسکونی از بین بروند و در نهایت زمین سوخته ای بر جای بماند که زندگی حداقلی در آن عملا نتواند جریان داشته باشد. برای اسرائیل ایرانی ایده‌آل است که چند پاره شده و مردم محتاج ابتدایی ترین مایحتاج زندگی باشند. اما به هر شکل چون آمریکا به عنوان قدرت تعیین کننده و برتر در این اتحاد رهبری را در دست دارد، در دو سه هفته اول جنگ تا حدودی اسرائیل را در چارچوب توافقی نگه داشته بود که با ادامه جنگ و مقاومت سپاه که ترامپ تصور آن را نداشت، نه تنها آمریکا دست اسرائیل را برای زدن زیر ساخت‌ها و شهرها باز گذاشت، بلکه خود نیز به این عرصه تا حدود زیادی وارد شده و کشتار غیر نظامیان و نابودی زیر ساخت‌ها در دستور کار قرار گرفته است. در سه هفته اول جنگ تلفات نظامیان بیشتر از غیر نظامی ها بود، اما اکنون با شتابی فزاینده، غیر نظامیان بیشتری کشته می شوند و تعداد جانباختگان غیر نظامی



بیشتر از کشته های نظامیان شده است. البته اسرائیل نیز متحمل ضرباتی از طرف جمهوری اسلامی می شود که انتظار آن را نداشت و تصور اینکه با تقویت پدافند هوایی در این دوره جنگ می تواند موشک ها را ساقط کند، اشتباه از آب درآمد، اما میزان این ضربات به حدی نیست که اسرائیل را از هدف خود دور کند. افکار عمومی در اسرائیل تا حدود زیادی نژادپرستانه و مدافع نابودی دیگر ملیت ها در منطقه است و هر چند که بخشی از آن تحت تاثیر لطمات جنگ قرار خواهند گرفت و موضع ضد جنگ نیز پیدا خواهند کرد، ولی ناتانیاهو تا این مقطع نگرانی زیادی از این بابت ندارد. تلفیق دیدگاه های افراطی مذهبی با سیاست نفوفاشیستی ناتانیاهو در جامعه اسرائیل تا کنون پایه اجتماعی داشته و روی برگرداندن مردم در اسرائیل تنها در صورت شکل گیری یک بحران اقتصادی ممکن می باشد که شاید خیلی طولانی شدن جنگ تا حدودی چنین شرایطی را ایجاد کند. در مجموع در ائتلاف آمریکا و اسرائیل، این آمریکا است که بیشتر به استراتژی اسرائیل نزدیک شده و تغییر ریل داده است؛ ترامپ در چند روز گذشته نه تنها اعلام کرد که نیروگاه ها و آب شیرین کن‌ها و زیر ساخت‌ها را خواهد زد بلکه ایران را به عصر حجر باز خواهد گرداند - این چهره واقعی امپریالیسم آمریکا و کمکی است به مردم ایران وعده آن را میداد - و می بینیم که تا چه حد استراتژی آمریکا تغییر ریل یافته و به استراتژی اسرائیل نزدیک شده است، اما هنوز یک تفاوت قابل توجه دارد و آن این است که برای دولت ترامپ خروج سریع از این جنگ ضروری است و در واقع حالا می خواهد با تخریب هر چه بیشتر زیر ساخت ها، ایرانی به جا بماند که تا سال ها درگیر بازسازی زیر ساخت ها و مایحتاج اولیه باشد و به این اعتبار اقدام به جنایت جنگی در سطح گسترده بکند و سپس از جنگ خارج شود.

در طرف مقابل یعنی جمهوری اسلامی است که در دو هفته اول بیشتر سران و فرماندهان خود را از دست داد، ولی به دلیل ویژگی های سپاه پاسداران که چند لایه و در این جنگ تنها نیروی تعیین کننده رژیم اسلامی است، توانست فرماندهان را جایگزین کند و با وجود قدرت کمتر جنگ را ادامه بدهد. جمهوری اسلامی و در واقع سپاه استراتژی ضربه زدن با پتانسیلی هر چند کمتر اما طولانی تر را در

پیش گرفته است. ضربات بر نیروهای آمریکایی و اسرائیلی قوی نیستند اما چشم انداز ادامه آن وجود دارد و بیان ترامپ و وزیر دفاع او مبنی بر اینکه نود درصد توان موشکی جمهوری اسلامی از بین رفته است، به نظر نمی آید که واقعیت داشته باشد. پشتیبانی لجستیکی و اطلاعاتی روسیه از نیروهای نظامی جمهوری اسلامی، مشخص نیست که چه حد و حدودی دارد اما اینکه روسیه و چین نمی خواهند جمهوری اسلامی شکست بخورد و کم یا بیش به آن کمک می کنند واقعیتی انکار ناپذیر است و به این اعتبار جمهوری اسلامی متحدینی در سایه دارد. برای جمهوری اسلامی وخامت وضعیت مردم، کشته شدن مردم، تخریب زیر ساخت‌ها، نابودی بیمارستان‌ها و ... اگر به قیمت در قدرت ماندن جمهوری اسلامی باشد، هیچ اهمیتی ندارند. در این مورد جمهوری اسلامی، اسرائیل و آمریکا وجه مشترک دارند که کشته شدن مردم و از بین رفتن زیر ساخت‌ها و حتی ابتدایی ترین احتیاجات مردم، تا زمانی که به رویکردی علیه آنها تبدیل نشود، مهم نیست و در این مورد همه مشترک هستند. این جنگ برای جمهوری اسلامی مسئله بود و نبود است و به این اعتبار هر آنچه بتواند انجام خواهد داد.

اما موقعیت جمهوری اسلامی در ایران از جنبه نقاط قوت و ضعف نظامی چیست؟

نیروی دریایی و پدافندی جمهوری اسلامی از بین رفته است. سپاه توان و حتی ارتش توان جذب نیروهای جدید قابل توجه در ایران را ندارند، چرا که مردم از حکومت اسلامی متنفر هستند و حاضر نیستند به خاطر آن بجنگند. حاکم بودن آمریکا و اسرائیل بر فضای ایران، ضربه پذیری نیروهای رزمی را بالا برده و تنها اقدامی که انجام داده اند این است که متفرق شده و سعی دارند ضربه را به حداقل برسانند اما این بازدارندگی زیادی ندارد و در نتیجه همچنان زیر ضرب هستند. با وجود انبوهای موشکی و تسلیحاتی زیر زمینی سپاه، اما بخش های قابل توجهی از آن از بین رفته اند و همچنان زیر ضرب هستند.

نقاط قوت سپاه در این جنگ این است که چشم انداز ادامه موشک زدن برای آنها وجود دارد، هر چند کمتر شده است. بستن تنگه هرمز با توجه به جغرافیای خاص آن مهمترین اقدامی است که سپاه توانسته انجام بدهد و آمریکا و اسرائیل بدون توسل به نیروی زمینی نمی تواند کاری در این مورد انجام بدهد. سپاه برای جبران و یا تقویت نیروی انسانی خود، به نیروهای نیابتی متوسل شده و بخصوص نیروهای حشد الشعبی هم به دلیل کثرت و همسایگی عراق با ایران، از آنها می تواند





استفاده کند. اخبار حکایت از شروع گسیل نیروهای حشد الشعبی به ایران دارد و قطعا با جدی شدن احتمال حمله زمینی نیروهای بیشتری نیز وارد خواهند شد. آمار دقیقی از نیروهای حشد الشعبی وجود ندارد، اما بیش از صد هزار نفر برآورد می شوند و بر این اساس می توانند تا حدودی کمبود نیروهای سپاه را جبران کنند. آنها نیروهایی ایدئولوژیک افراطی اسلامی هستند و تمام حیره و مواجب خود را از جمهوری اسلامی می گیرند و در نتیجه وابسته آن هستند. نیروهای حوثی نیز می توانند برای مدتی تنگه باب المندب را ببندند و این اقدام هر چند در جنگ جاری تعیین کننده نیست اما به هر شکل باز شدن جبهه ای جدید در مقابل آمریکا و اسرائیل است.

مجموع این آرایش نظامی نشان می دهد که پیروزی برای آمریکا ساده نیست و دو راه بیشتر پیش رو ندارد؛ یا جنگ را پایان دهد و اعلام کند که با توجه به ضرباتی که به جمهوری اسلامی زده است، پیروز شده است و یا اینکه با حمله زمینی مناطقی را مثل خاکر یا دیگر جزایر و سواحلی مشرف به تنگه هرمز را تصرف کند و در نهایت با یک جنگ درازمدت تر و پر هزینه تر - چه به لحاظ مالی و چه انسانی - تنگه هرمز را باز کند. چین و پاکستان با ارائه طرح پنج ماده ای در واقع خواهان عقب نشینی آمریکا و باز کردن تنگه هرمز توسط جمهوری اسلامی شده و چین سعی دارد راه حل میانه ای برای پایان جنگ ارائه دهد و از این طریق نقش بیشتری در دیپلماسی و تحولات بین المللی بازی می کند.

اما از مجموع این بحث ها و پیش بینی ها آنچه اهمیت دارد، وضعیت مردم در ایران و وظائف سوسیالیست ها و فعالین کارگری است. کارگران و مردم زیر بمباران و فشارهای اقتصادی و سرکوب جمهوری اسلامی قرار دارند. هر روز تعدادی بیشتری از مردم کشته می شوند، مراکز درمانی و زیر ساخت ها در حال تخریب شدن هستند و حالا ترامپ تهدید می کند نه تنها زیر ساخت ها را بیشتر خواهند زد بلکه حتی تمام نیروگاه ها، صنایع نفتی و چاه های نفت، و حتی آب شیرین کن ها - تصفیه خانه های آب - را خواهند زد. این است واقعیت وجودی دولت آمریکا و اسرائیل در این جنگ؛ و جمهوری اسلامی هم اسرائیل و کشورهای عربی را به همین شکل سعی می کند بزند و فقط توان لازم را در این مورد ندارد تا به مقیاس وسیعی این کار را انجام بدهد. در جریان اعتراضات دی ماه و کشتار گسترده مردم، بخشی از مردم به طرف جریان راست پهلوی گرایش پیدا کردند و حتی این توهم ایجاد شد که جنگ می تواند آنها را از شر رژیم اسلامی راحت کند. حالا با گذشت بیش از یکماه از جنگ واقعیت بی رحمی همه طرف های

جنگ و اهداف آنها که کشته شدن و آواره شدن مردم ذره ای برای آنها اهمیت ندارد. بیش از صد هزار خانه تخریب شده است، تورم هر روز بیشتر می شود، با توجه به حمله به صنایع و یا احتمال حمله و در مجموع شرایط جنگی، حدود پنجاه درصد کارگران به زودی بیکار خواهند شد. بخش زیادی از کارگران قراردادی هستند و قرار داد آنها معمولا تا پایان سال است و لذا قرارداد آنها پس از پایان تعطیلات نوروز، تمدید نمی شود و عملا بیکار خواهند شد. خطر فلاکت جدی است و در این شرایط بمباران، اعتراض و مبارزه جمعی بسیار مشکل و خطرناک است.

با توجه به همه این واقعیات به طور عینی چه می شود کرد؟

در درجه اول مردم برای حفظ جان و زندگی خود باید تلاش و به یکدیگر کمک کنند. در شرایطی توازن قوا اجازه نمی دهد جنگ ارتجاعی را به جنگ داخلی تبدیل کنیم، بیش از هر چیز در چنین شرایط جنگی - که استوار بر بمباران هوایی و قتل عام مردم است - کمک و همیاری برای حفظ جان خود و دیگران اولویت دارد. جان مردم برای حکومت اسلامی آنقدر بی ارزش بوده و هست که حتی با وجود اینکه همیشه سایه جنگ بالای سر ایران بوده، در تمام این سال ها اقدام به ساخت پناه گاه نکرده و مردم را در معرض کشته شدن قرار داده است و لذا اکنون مردم خود باید به فکر یکدیگر باشند. آنها که می توانند شهر را ترک کنند. اخیرا روش هایی اتخاذ شده که در خارج شهر و در طبیعت چادر میزنند و عملا کمپ های مردمی در حال ایجاد شدن است که کمتر در معرض خطر هستند. به طور واقعی می توان جمع های همیاری با رفقا و دوستان ایجاد کرد که در این زمینه ها به مردم و خودشان کمک کنند. با گسترش بمباران ها و افزایش جنایت جنگی، بسیاری از تولیدی های دارو و مراکز پخش آنها را نیز بمباران کردند و اکنون داروهای ضروری کمیاب شده است. کمک برای یافتن دارو برای بیماران، کمک برای تهیه مایحتاج اولیه، کمک های مستقل برای آنها که خانه و زندگی خود را از دست داده اند و یا کار و یا نان آور خود را از دست داده اند، از جمله دیگر کمک های انسانی و ضروری در این موقعیت است. همه اینها وقتی به شکل متحد و سازماندهی شده باشد، اتحاد و همبستگی بین مردم را افزایش میدهد.

جمع های همیاری نه تنها می توانند به شکل مستقل این فعالیت ها را ادامه بدهند و در کمک رسانی انسانی به شکل مستقل نقش ایفا کنند، ضمنا و در خلال این کمک ها و ارتباطات می توانند ماهیت طرف های جنگ و اپوزیسیون راست را نیز افشا کنند. ناامیدی

را کاهش داده و اینکه با پایان جنگ دور دیگری از اعتراضات بوجود خواهد آمد را نشان بدهند. در چنین موقعیتی است که می شود چهره واقعی سلطنت طلبان، این مدافعان جنگ را بهتر نشان داد. همیشه راهی برای افشاگری و فعالیت برای آگاه دادن وجود دارد. جمع های همیاری تلفیقی از کمک های انسانی و فعالیت سیاسی می توانند باشند که مختص این شرایط و دوران جنگ کنونی هستند. مردم جنگ نمی خواهند و این جنگ برای رهایی آنها نیست و هیچ کمک بشر دوستانه ای در این جنگ خانمان سوز وجود ندارد. همین ها را می شود به زبان های مختلف به مردم گفت تا بدانند که با چه جنایتکارانی طرف هستند. باید نشان داد که جنگ چیزی نیست جز همان سیاست های کاپیتالیستی و جنایت کارانه دولت ها که قبل از آن نیز وجود داشته است. جنگ چهره واقعی طرف های درگیر را بهتر نشان میدهد و ما نیز می توانیم بخشی از این پروسه افشاگری باشیم. در پروسه آگاهی جمعی توده ها، روند ماجرا در یک مقیاس بزرگ ابتدا باور به ایده های سوسیالیستی نیست، بلکه مرحله به مرحله شناخت و آگاه شدن به دشمنان آنها است و سوسیالیست ها می توانند در این روند موثر واقع شوند. در هر دوره و مرحله از مبارزه طبقاتی لایه ها و بخشی از بورژوازی که میدان دار می شود، اگر افشا و به حاشیه رانده شوند، عملا سطح آگاهی توده ها افزایش یافته و در نهایت با شناخت از همه جریانات دست راستی و در کنار آن سازماندهی است که توده هایی آگاه و متشکل و پذیرای راه حل های سوسیالیستی می کند.

دیگر اینکه در بسیاری مقاطع تاریخی و در تهاجم و پیشروی ضد انقلاب، حفظ دست آوردهایی که طی سال ها مبارزه طبقاتی بدست آمده - چه در قالب تشکل ها، چهره های شناخته شده، نهادهای دمکراتیک، روابط و مناسبات بین جمع های مستقل و ... - که بسیار ارزشمند و مهم هستند. در شرایط کنونی جنگی که رژیم جمهوری اسلامی دستی بازتر برای سرکوب یافته، حفظ این دست آوردها با مجموعه ای از تاکتیک ها ضروری است. مخفی کاری بیشتر، حفظ خود، تغییر شکل فعالیت های روتین قبل از جنگ، تغییر محل زندگی برای آنها که در معرض دستگیری هستند، خارج کردن کامپیوترها و اسناد از خانه و ... در این موقعیت برای حفظ دست آوردها تا پایان جنگ ضروری می باشند. این جنگ پایان خواهد یافت و هر چه ضربه کمتری به ما وارد شده باشد، در دوره پس از جنگ قوی تر خواهیم بود و البته در کنار همه اینها نقد رهنمودهای خطرناک و آنارشستی و آواتوریستی است. پس از سرکوب های دی ماه ۱۴۰۴ کینه های انباشته شده

ای در وجود مردم علیه رژیم جنایتکار



شکل گرفته و افزایش یافته است که ممکن است بخصوص در بین جوانان به شکل اقدامات آناشیمیستی علیه مزدوران رژیم تبلور پیدا کند. فعالیت اقلیتی و آگاه گرایانه و در مسیر صحیح قرار دادن انگیزه های مبارزه در این موارد موثر هستند.

نکته دیگر اینکه هزاران نفر زندانی سیاسی در زندان های رژیم وجود دارند و در شرایط بسیار وخیم و عموماً بلا تکلیف هستند. در شرایط چنین جنگی کمتر می شود از آنها حمایت کرد، اما می شود به اشکالی هنوز این کار را ادامه داد. یک نکته مهم این است که وضعیت آنها در رسانه ها منعکس شود. اخبار عزیزان در بند را خانواده ها و دوستان آنها به هر طریق ممکن به رسانه های پر بیننده برسانند تا اعلام شود. تجمع برای پیگیری وضعیت زندانیان توسط خانواده های آنها در مراجع مربوطه مهم است؛ می شود خانواده ها یک یا دو روز مشخص را برای مراجعه به نهادهای مربوطه انتخاب کنند و این خود نوعی تجمع و مراجعه جمعی است و بازتاب و تاثیر خواهد داشت. در خارج کشور نیز مطالبه آزادی زندانیان سیاسی که همواره در رسانه های چپ وجود داشته در تجمعات و آکسیون ها نیز بیشتر می تواند مطرح شود.

اما به طور مشخص وضعیت و موقعیت و مبارزات کارگری در چه موقعیت و شرایط است و کارگران چنین شرایطی چه می توانند بکنند؟

حدود نود درصد از کارگران ساختمانی، عمرانی و پروژه ای بیکار شده اند؛ تعداد کل آنها حدود

دو میلیون نفر است و در واقع یک میلیون و هشتصد هزار نفر آن بیکار شده اند. از مجموع کارگران و فعالین بخش های خدماتی کشور نیز حدود هفتاد درصد بیکار شده اند. در این بخش که حدود یازده میلیون نفر شاغل هستند در واقع حدود هفت میلیون و هفتصد هزار نفر نیز از این بخش طبقه کارگر

بیکار شده است و در صنایع - چه بزرگ، متوسط و کوچک - حدود هشت و نیم میلیون کارگر فعالیت می کنند که با زدن برخی زیر ساخت ها، نرسیدن مواد خام و محدود شدن بازار فروش و سفارشات، این بخش نیز هر چند به نسبت بخش های دیگر کمتر اما درصد قابل توجهی بیکار شده اند که آماری در مورد آنها وجود ندارد و به سرعت بر تعداد بیکاران در این بخش نیز دارد افزوده می شود. با توجه به اینکه آمار

بیکار شدگان در بخش صنایع مشخص نیست، نمی توان یک معدل کل از کارگرانی که در دوره جنگ بیکار شده اند گرفت اما با یک نسبت نزدیک به واقعیت می توان گفت که حدود نیمی از طبقه کارگر ایران بیکار شده و بسیاری دیگر نیز در معرض بیکاری هستند و این یعنی خطر فلاکت عمومی طبقه کارگر.

بر این اساس یکی از مطالبات اصلی کارگران در این دوره پرداخت بیمه بیکاری و یا دستمزدهای دریافتی است. می دانیم که اکثر کارگران ساختمانی در ایران بیمه نیستند، در بخش خدمات هم قرار دادهای موقت عمومیت دارد و در بخش صنعت نیز کارگاه های زیر ده نفر از شمول قانون کار خارج هستند، که این بخش قابل توجهی از کارگران صنعتی است - حدود پنجاه درصد و حتی بیشتر - و به این اعتبار همه اینها حتی بیمه بیکاری رسمی نیز به آنها تعلق نمی گیرد. از سوی دیگر صندوق بیمه بیکاری با وجود فسادهای حکومتی و رانت خواری ها در شرایط معمولی نیز با مشکل روبرو بودند چه برسد به شرایط جنگی. به این اعتبار و با توجه به شرایط خاص جنگ که بیکاری فراگیر به چند میلیون کارگر تحمیل شده است، مطالبه بیمه بیکاری تا سقف دستمزدها برای همه کارگران - چه تحت پوشش بیمه باشند یا نباشند - مطالبه ای عمومی برای کارگران می تواند باشد. آنها دسته جمعی می توانند به اداره کار و بیمه مراجعه کنند و خواهان پرداخت بیمه بیکاری و دستمزد های خود متناسب با این شرایط بشوند. فاجعه محروم شدن از معیشت کمتر از بمباران نیست؛ در شرایط قبل از جنگ هم کارگران شاغل زیر خط فقر زندگی می کردند چه برسد به شرایط کنونی که کار خود را از دست داده باشند و تورم شتاب زیادی گرفته است. و البته و بلافاصله با پایان یافتن



جنگ، مطالبه بازسازی مراکز صنعتی با به کار گیری همان نیروهای کار در کنار نیروهای عمرانی می تواند مطالبه کارگران باشد، چرا که آنها به شدت در معرض بیکاری و کنار گذاشتن تا بازسازی کامل خواهند بود و کارفرماها می توانند کارگران با سابقه را به این بهانه کنار بگذارند.

اقدام دیگر در این رابطه فعالیت های ضد جنگ در

خارج کشور است. اعتراضات ضد جنگ در اروپا در حال گسترش است. سوسیالیست های انقلابی ایرانی در این کشورها تعدادی نه چندان زیاد و پراکنده هستند و عموماً با بایکت پوشش خبری از طرف رسانه های فارسی زبان و یا رسمی کشورهای میزبان روبرو هستند. اگر ده بیست سلطنت طلب و یا لیبرال دور هم جمع شوند و یا آکسیونی برگزار کنند حتماً پوشش خبری خواهد داشت اما در مورد چپ انقلابی این ماجرا اصلاً صدق نمی کند؛ اما به هر شکل چپ انقلابی متشکل، از هر فرصتی استفاده می کنند تا آکسیون های اعتراضی و انقلابی خود را برگزار کنند و تا کنون صدها بار چنین اقداماتی انجام داده و پرچم سرخ را برافراشته نگه داشته اند. در مورد مشخص جنگ ماجرا متفاوت است. روحیه ضد جنگ در جوامع اروپایی همیشه بخشی از جامعه و اتحادیه ها و سندیکاهای کارگری را در بر می گرفته است. در مورد این جنگ نیز اعتراضات شروع شده است که ما در دو کاراکتر می توانیم در آنها نقش ایفا کنیم. در برخی آکسیون های چند هزار نفره، می توانیم با صف مستقل و شعارها و پرچم های خود حضور پیدا کنیم و یا آکسیون های مستقل و کم تعدادی را نیز داشته باشیم. هر یک در حد خود موثر و مفید هستند اما نکته ای که جدیداً وارد این ماجرا شده حضور عناصر مزدور رژیم اسلامی ایران با پرچم های جمهوری اسلامی است. به نظر نمی توان نسخه واحدی برای برخورد به چنین اقدامی پیچید و همانطور که تحلیل مشخص از شرایط مشخص باید داشت، لازم است تحلیل مشخص از آکسیون های مشخص نیز داشته باشیم. در آکسیون هایی که کم تعداد باشند و عوامل رژیم با پرچم های خود و شعارهای خود بیایند طبیعتاً جایی برای ما در کنار چنین مزدورانی نیست چرا که اساساً با ارزیابی ما از جنگ در تناقض است که همه طرف های آن را محکوم می کنیم و در کنار هیچ کدام حاضر نیستیم قرار بگیریم. اما در آکسیون های چند هزار نفره که هفت هشت مزدور پرچم به دست جمهوری اسلامی حضور پیدا می کنند، نه تنها نباید میدان را از چپ خالی کنیم بلکه با شعارهای ضد حکومتی می شود آنها را ایزوله و طرد کرد. ما باید تلاش کنیم نقش پر رنگ و هژمونیک در آکسیون های ضد جنگ داشته باشیم و این عرصه از مبارزه را به راست لیبرال واگذار نکنیم.

هر چه جنایت های جنگی گسترده تر افشا شوند، هزینه سیاسی آن برای طرف های درگیر و بخصوص آمریکا بیشتر خواهد شد و ضمناً تاثیر آن بر توده ها در خارج کشور نیز که تعداد بیشتری در مقابل جنگ و سرمایه داری قرار می گیرند حائز اهمیت است.



آرام فرج الهی

نیمکتهای خالی و کیفهای رها شده قربانیان سیاستهای جنگ

در بستر خشونت رشد می‌کنند. این آسیب‌ها، در بلندمدت به تضعیف پیوندهای اجتماعی و کاهش توان مشارکت جمعی منجر خواهد شد و بدین ترتیب، خود به عاملی در بازتولید بحران بدل می‌شود. در چنین شرایطی، نقش نیروهای اجتماعی و اشکال خودسازمان‌یابی اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. تشکلهای مستقل، شبکه‌های همبستگی و ابتکارات جمعی می‌توانند بخشی از خلأ ناشی از ناکارآمدی ساختارهای رسمی را جبران کنند. با این حال، این ظرفیت‌ها نیز در چارچوب محدودیت‌های سیاسی و اقتصادی موجود عمل می‌کنند و بدون تغییر در ساختارهای زیر بنای جامعه، توان آن‌ها برای ایجاد تحول پایدار محدود باقی می‌ماند.

در سطحی بنیادی‌تر، ریشه این بحران را باید در تعریف مسلط از «امنیت» جست‌وجو کرد. امنیت، در چارچوب حاکم، به معنای کنترل، انضباط و حفظ نظم موجود تقلیل یافته است، در حالی که امنیت واقعی تنها در پیوند با تأمین نیازهای مادی و انسانی - از جمله آموزش، سلامت و رفاه قابل تحقق است. بازتعریف امنیت در چارچوبی انسانی، پیش شرط هرگونه تحول واقعی در وضعیت کودکان است. نیمکتهای خالی مدارس، در این معنا، آن‌ها بیانگر سرکوبگری و توحش جمهوری سرمایه‌داری اسلامی و شکست حاکمیت در حفاظت از ابتدایی‌ترین شروط بازتولید خود هستند. این وضعیت، بازتاب مستقیم مناسباتی است که در آن، حیات انسانی در برابر منطق قدرت و انباشت به حاشیه رانده شده است.

برون‌رفت از این وضعیت را نمی‌توان در چارچوب اصلاحات محدود جست‌وجو کرد. آنچه در برابر ما قرار دارد، بحرانی است که ریشه در ساختارهای مادی و روابط قدرت دارد. تا زمانی که این ساختارها پابرجا هستند، خشونت علیه کودکان نیز به اشکال مختلف بازتولید خواهد شد. در نتیجه، مسأله نه صرفاً کاهش آسیب، بلکه دگرگونی بنیادین مناسباتی است که این آسیب‌ها را تولید می‌کنند. این دگرگونی، تنها از خلال کنش آگاهانه و سازمان‌یافته نیروهای اجتماعی امکان‌پذیر است؛ کنشی که هدف آن، برچیدن ساختارهای سلطه و جایگزینی آن با نظمی مبتنی بر برابری، همبستگی و اولویت‌دادن به نیازهای انسانی است. تنها در چنین افقی است که کودکان نه قربانیان خاموش سیاست‌های جنگ، بلکه سوژه‌های آزاد و برابر در ساختن آینده‌ای انسانی خواهند بود.

کودکان نیز باید در همین چارچوب فهم شوند. این ارقام، نشان‌دهنده الگویی تکرارشونده از خشونت‌اند که در بستر مناسبات نابرابر قدرت بازتولید می‌شود. استمرار این آمارها بیانگر آن است که جان غیرنظامیان، به ویژه کودکان، در سلسله مراتب تصمیم‌گیری سیاسی جایگاهی ندارد و منطق حاکم، اساساً بر مبنای حفاظت از حیات انسانی سازمان نیافته است. یکی از مهم‌ترین عرصه‌های بروز این بحران، نظام آموزشی است. تعطیلی مدارس، کاهش حضور دانش‌آموزان و گسترش ناامنی در محیط‌های آموزشی، نه تنها فرآیند یادگیری را مختل می‌کند، بلکه شکاف‌های طبقاتی و اجتماعی را نیز تعمیق می‌بخشد. کودکانی که از آموزش محروم می‌شوند، در آینده با محدودیت‌های جدی در دسترسی به کار، مشارکت اجتماعی و بازتولید زندگی مواجه خواهند شد. بدین ترتیب، بحران کنونی به بازتولید نابرابری در نسل‌های آینده منجر می‌شود و چرخه‌ای از محرومیت را تثبیت می‌کند.

از سوی دیگر، این وضعیت را نمی‌توان جدا از پیوند میان سرکوب و جنگ فهم کرد. سرکوب اعتراضات اجتماعی، گسترش فضای امنیتی و جنگ، در مجموع چرخه‌ای از خشونت ایجاد می‌کنند که مرز میان «میدان جنگ» و «فضای زندگی روزمره» را از میان برمی‌دارد. در چنین شرایطی، کودکان به‌طور هم‌زمان در معرض خشونت مستقیم و فشارهای روانی ناشی از ناامنی مداوم قرار می‌گیرند. در سطح حقوقی، اگرچه قواعد روشنی برای حفاظت از غیرنظامیان وجود دارد، اما فاصله میان این تعهدات و واقعیت عینی، نشان‌دهنده بحران عمیق‌تری در نظام حقوق بین‌الملل است. زمانی که این قواعد به‌طور مکرر نقض می‌شوند بی‌آنکه پیامد مؤثری در پی داشته باشد، کارکرد آن‌ها به‌عنوان ابزارهای بازدارنده تضعیف می‌شود و به‌تدریج به سطحی نمادین تقلیل می‌یابد. در بُعد اقتصادی، جنگ و تنش‌های امنیتی به بازتخصیص منابع به نفع بخش‌های نظامی می‌انجامد. این جابه‌جایی، مستقیماً حوزه‌های حیاتی مانند آموزش و بهداشت را تضعیف می‌کند. کودکان، به‌عنوان وابسته‌ترین گروه به این خدمات، بیشترین آسیب را متحمل می‌شوند. این وضعیت، نه تنها کیفیت زندگی آن‌ها را کاهش می‌دهد، بلکه ظرفیت‌های توسعه‌ای کل جامعه را نیز محدود می‌سازد.

در کنار این ابعاد، نباید از پیامدهای روانی بحران غافل شد. اضطراب مزمن، احساس ناامنی و اختلالات روانی، بخشی از تجربه زیسته کودکانی است که

مدرسه در هر جامعه‌ای یکی از بنیادی‌ترین نهادهای بازتولید زندگی اجتماعی است؛ فضایی که در آن دانش، مهارت و افق‌های آینده به نسل‌های نو منتقل می‌شود. از این منظر، «نیمکته‌های خالی» و «کیف‌های رها شده» نشانه‌هایی عینی از اختلال در تداوم حیات اجتماعی و گسست در بازتولید تاریخی جامعه‌اند. گزارش‌های نهادهای بین‌المللی درباره وضعیت کودکان در ایران، این نشانه‌ها را به سطح یک بحران ساختاری ارتقا می‌دهند؛ بحرانی که نه در رویدادهای مقطعی، بلکه در پیوند با منطق انباشت قدرت، سیاست‌گذاری امنیتی و اقتصاد سیاسی جنگ ریشه دارد. در اغلب ساختارهای سیاسی، کودکان موضوع سیاست‌گذاری‌اند اما هرگز به‌مثابه سوژه‌ای فعال در آن حضور ندارند. این حذف ساختاری، آن‌ها را به یکی از بی‌دفاع‌ترین گروه‌های اجتماعی بدل می‌کند. در شرایطی که اولویت‌های امنیتی و ایدئولوژیک بر تمامی عرصه‌های تصمیم‌گیری سایه می‌افکند، نیازهای بنیادین کودکان، از آموزش و سلامت تا امنیت روانی، به حاشیه رانده می‌شود. این وضعیت را می‌توان نوعی «بی‌صداسازی نهادی» دانست؛ فرآیندی که در آن، نه تنها امکان مشارکت از کودکان سلب می‌شود، بلکه حتی بازنمایی مؤثری از منافع آن‌ها در ساختارهای رسمی نیز وجود ندارد. نتیجه چنین وضعیتی، تولید سیاست‌هایی است که از اساس، نسبت به آینده نسل‌های فرودست بی‌اعتنا هستند.

با این حال، تقلیل وضعیت کودکان به پیامدهای مستقیم جنگ یا خشونت عریان، تحلیلی ناقص و سطحی ارائه می‌دهد. آنچه در این میان اهمیت دارد، فهم «خشونت ساختاری» است؛ خشونتی که در تار و پود سیاست‌های اقتصادی، آموزشی و امنیتی تنیده شده است. کاهش مستمر سرمایه‌گذاری در آموزش عمومی، فرسودگی زیرساخت‌های مدارس، محدودیت در دسترسی به خدمات درمانی و گسترش فضای امنیتی در زندگی روزمره، همگی بیانگر شکلی از خشونت‌اند که بی‌آنکه لزوماً در قالب گلوله و بمب ظاهر شود، به‌طور مداوم زندگی کودکان را فرسایش می‌دهد. در این چارچوب، بمباران مدارس یا بیمارستان‌ها نقطه اوج روندی است که پیش‌تر این نهادها را تضعیف و بی‌دفاع کرده است. بنابراین، تحلیل دقیق این وضعیت مستلزم بازگشت به بنیان‌های مادی و ساختاری آن است، نه صرفاً محکوم کردن پیامدهای آشکار آن.

آمارهای منتشرشده درباره کشته‌شدن و زخمی‌شدن

سرکوب فعالان جنبش معلمان در شرایط جنگی

در مقابل جنگ و تشدید سرکوب، جنبش همبستگی را گسترش دهیم!

روانی، بخشی از تجربه زیسته کودکانی است که در بستر خشونت رشد می‌کنند. این آسیب‌ها، در بلندمدت به تضعیف پیوندهای اجتماعی و کاهش توان مشارکت جمعی منجر خواهد شد و بدین ترتیب، خود به عاملی در بازتولید بحران بدل می‌شود. در چنین شرایطی، نقش نیروهای اجتماعی و اشکال خودسازمان‌یابی اهمیت ویژه‌ای پیدا می‌کند. تشکلهای مستقل، شبکه‌های همبستگی و ابتکارات جمعی می‌توانند بخشی از خلأ ناشی از ناکارآمدی ساختارهای رسمی را جبران کنند. با این حال، این ظرفیت‌ها نیز در چارچوب محدودیت‌های سیاسی و اقتصادی موجود عمل می‌کنند و بدون تغییر در ساختارهای زیر بنای جامعه، توان آن‌ها برای ایجاد تحول پایدار محدود باقی می‌ماند.

در سطحی بنیادی‌تر، ریشه این بحران را باید در تعریف مسلط از «امنیت» جست‌وجو کرد. امنیت، در چارچوب حاکم، به معنای کنترل، انضباط و حفظ نظم موجود تقلیل یافته است، در حالی که امنیت واقعی تنها در پیوند با تأمین نیازهای مادی و انسانی—از جمله آموزش، سلامت و رفاه قابل تحقق است. بازتعریف امنیت در چارچوبی انسانی، پیش شرط هرگونه تحول واقعی در وضعیت کودکان است. نیمکت‌های خالی مدارس، در این معنا، آن‌ها بیانگر سرکوبگری و توحش جمهوری سرمایه‌داری اسلامی و شکست حاکمیت در حفاظت از ابتدایی‌ترین شروط بازتولید خود هستند. این وضعیت، بازتاب مستقیم مناسباتی است که در آن، حیات انسانی در برابر منطق قدرت و انباشت به حاشیه رانده شده است.

برون‌رفت از این وضعیت را نمی‌توان در چارچوب اصلاحات محدود جست‌وجو کرد. آنچه در برابر ما قرار دارد، بحرانی است که ریشه در ساختارهای مادی و روابط قدرت دارد. تا زمانی که این ساختارها پابرجا هستند، خشونت علیه کودکان نیز به اشکال مختلف بازتولید خواهد شد. در نتیجه، مسأله نه صرفاً کاهش آسیب، بلکه دگرگونی بنیادین مناسباتی است که این آسیب‌ها را تولید می‌کنند. این دگرگونی، تنها از خلال کنش آگاهانه و سازمان‌یافته نیروهای اجتماعی امکان‌پذیر است؛ کنشی که هدف آن، برچیدن ساختارهای سلطه و جایگزینی آن با نظامی مبتنی بر برابری، همبستگی و اولویت‌دادن به نیازهای انسانی است. تنها در چنین افقی است که کودکان نه قربانیان خاموش سیاست‌های جنگ، بلکه سوژه‌های آزاد و برابر در ساختن آینده‌ای انسانی خواهند بود.



کودکان نیز باید در همین چارچوب فهم شوند. این ارقام، نشان‌دهنده الگویی تکرارشونده از خشونت‌اند که در بستر مناسبات نابرابر قدرت بازتولید می‌شود. استمرار این آمارها بیانگر آن است که جان غیرنظامیان، به‌ویژه کودکان، در سلسله مراتب تصمیم‌گیری سیاسی جایگاهی ندارد و منطق حاکم، اساساً بر مبنای حفاظت از حیات انسانی سازمان نیافته است. یکی از مهم‌ترین عرصه‌های بروز این بحران، نظام آموزشی است. تعطیلی مدارس، کاهش حضور دانش‌آموزان و گسترش ناامنی در محیط‌های آموزشی، نه تنها فرآیند یادگیری را مختل می‌کند، بلکه شکاف‌های طبقاتی و اجتماعی را نیز تعمیق می‌بخشد. کودکانی که از آموزش محروم می‌شوند، در آینده با محدودیت‌های جدی در دسترسی به کار، مشارکت اجتماعی و بازتولید زندگی مواجه خواهند شد. بدین ترتیب، بحران کنونی به بازتولید نابرابری در نسل‌های آینده منجر می‌شود و چرخه‌ای از محرومیت را تثبیت می‌کند.

از سوی دیگر، این وضعیت را نمی‌توان جدا از پیوند میان سرکوب و جنگ فهم کرد. سرکوب اعتراضات اجتماعی، گسترش فضای امنیتی و جنگ، در مجموع چرخه‌ای از خشونت ایجاد می‌کنند که مرز میان «میدان جنگ» و «فضای زندگی روزمره» را از میان برمی‌دارد. در چنین شرایطی، کودکان به‌طور هم‌زمان در معرض خشونت مستقیم و فشارهای روانی ناشی از ناامنی مداوم قرار می‌گیرند. در سطح حقوقی، اگرچه قواعد روشنی برای حفاظت از غیرنظامیان وجود دارد، اما فاصله میان این تعهدات و واقعیت عینی، نشان‌دهنده بحران عمیق‌تری در نظام حقوق بین‌الملل است. زمانی که این قواعد به‌طور مکرر نقض می‌شوند بی‌آنکه پیامد مؤثری در پی داشته باشد، کارکرد آن‌ها به‌عنوان ابزارهای بازدارنده تضعیف می‌شود و به تدریج به سطحی نمادین تقلیل می‌یابد. در بُعد اقتصادی، جنگ و تنش‌های امنیتی به بازتخصیص منابع به نفع بخش‌های نظامی می‌انجامد. این جابه‌جایی، مستقیماً حوزه‌های حیاتی مانند آموزش و بهداشت را تضعیف می‌کند. کودکان، به‌عنوان وابسته‌ترین گروه به این خدمات، بیشترین آسیب را متحمل می‌شوند. این وضعیت، نه تنها کیفیت زندگی آن‌ها را کاهش می‌دهد، بلکه ظرفیت‌های توسعه‌ای کل جامعه را نیز محدود می‌سازد.

در کنار این ابعاد، نباید از پیامدهای روانی بحران غافل شد. اضطراب مزمن، احساس ناامنی و اختلالات

مدرسه در هر جامعه‌ای یکی از بنیادی‌ترین نهادهای بازتولید زندگی اجتماعی است؛ فضایی که در آن دانش، مهارت و افق‌های آینده به نسل‌های نو منتقل می‌شود. از این منظر، «نیمکت‌های خالی» و «کیف‌های رها شده» نشانه‌هایی عینی از اختلال در تداوم حیات اجتماعی و گسست در بازتولید تاریخی جامعه‌اند. گزارش‌های نهادهای بین‌المللی درباره وضعیت کودکان در ایران، این نشانه‌ها را به سطح یک بحران ساختاری ارتقا می‌دهند؛ بحرانی که نه در رویدادهای مقطعی، بلکه در پیوند با منطق انباشت قدرت، سیاست‌گذاری امنیتی و اقتصاد سیاسی جنگ ریشه دارد. در اغلب ساختارهای سیاسی، کودکان موضوع سیاست‌گذاری‌اند اما هرگز به‌مثابه سوژه‌ای فعال در آن حضور ندارند. این حذف ساختاری، آن‌ها را به یکی از بی‌دفاع‌ترین گروه‌های اجتماعی بدل می‌کند. در شرایطی که اولویت‌های امنیتی و ایدئولوژیک بر تمامی عرصه‌های تصمیم‌گیری سایه می‌افکند، نیازهای بنیادین کودکان، از آموزش و سلامت تا امنیت روانی، به حاشیه رانده می‌شود. این وضعیت را می‌توان نوعی «بی‌صداسازی نهادی» دانست؛ فرآیندی که در آن، نه تنها امکان مشارکت از کودکان سلب می‌شود، بلکه حتی بازنمایی مؤثری از منافع آن‌ها در ساختارهای رسمی نیز وجود ندارد. نتیجه چنین وضعیتی، تولید سیاست‌هایی است که از اساس، نسبت به آینده نسل‌های فرودست بی‌اعتنا هستند.

با این حال، تقلیل وضعیت کودکان به پیامدهای مستقیم جنگ یا خشونت عریان، تحلیلی ناقص و سطحی ارائه می‌دهد. آنچه در این میان اهمیت دارد، فهم «خشونت ساختاری» است؛ خشونتی که در تار و پود سیاست‌های اقتصادی، آموزشی و امنیتی تنیده شده است. کاهش مستمر سرمایه‌گذاری در آموزش عمومی، فرسودگی زیرساخت‌های مدارس، محدودیت در دسترسی به خدمات درمانی و گسترش فضای امنیتی در زندگی روزمره، همگی بیانگر شکلی از خشونت‌اند که بی‌آنکه لزوماً در قالب گلوله و بمب ظاهر شود، به‌طور مداوم زندگی کودکان را فرسایش می‌دهد. در این چارچوب، بمباران مدارس یا بیمارستان‌ها نقطه اوج روندی است که پیش‌تر این نهادها را تضعیف و بی‌دفاع کرده است. بنابراین، تحلیل دقیق این وضعیت مستلزم بازگشت به بنیان‌های مادی و ساختاری آن است، نه صرفاً محکوم کردن پیامدهای آشکار آن.

آمارهای منتشرشده درباره کشته‌شدن و زخمی‌شدن



شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان مدافع پیگیر حقوق پایه‌ای کارگران و زحمتکشان و مطالبات مردم کردستان

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان به عنوان نیرویی ثابت قدم در مبارزه برای سرنگونی انقلابی رژیم جنایتکار اسلامی، در برابر پروژه احزاب و نیروهای ناسیونالیست و اسلامی برای کنترل قیام توده‌ها در شهرهای کردستان و تصرف قدرت در دوره گذار و تدارک انتخابات پارلمانی که این احزاب و نیروها از هم اکنون آن را موعظه می‌کنند، نظام شورایی را بهترین و در دسترس‌ترین وسیله دخالت کلیه احاد مردم به مثابه قانونگذار و مجری قانون در اداره جامعه می‌داند. شورای همکاری بر این باور است در شرایطی که پیشرفت‌های تکنولوژیک، گسترش شبکه‌های اجتماعی بیش از هر زمان دیگری ارتباطات را توسعه داده و امکان دسترسی به اطلاعات را در همه زمینه‌ها برای همگان فراهم کرده است، نظام شورایی امر دخالت مستقیم کارگران و زحمتکشان و توده‌های مردم ستمدیده کردستان در اداره امور جامعه را بیش از پیش تسهیل و به یک امکان عملی تبدیل کرده است. اداره شورایی جامعه می‌تواند از برقراری یک سیستم بوروکراتیک که مجدداً بر فراز مردم قرار گیرد و آنان را تبدیل به تماشاچی ناتوان صحنه سیاست کند، جلوگیری نماید. مردمی که در نظام شورایی متشکل می‌شوند خود هم قانونگذار و هم مجری قانون خواهند بود. در این نظام حکومتی کلیه مقامات اداری و سیاسی و قضایی توسط مردم انتخاب میشوند و هر گاه اکثریت انتخاب‌کنندگان اراده کنند، در هر زمانی قابل عزل هستند. شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان از مدت‌ها پیش رئوس حقوق پایه‌ای کارگران و زحمتکشان و مطالبات مردم کردستان را اعلام کرده و پیگیرانه برای آن مبارزه می‌کند.

• در کردستان آزاد شده همه قوانین و نهادهایی که مظهر و یا حافظ ستم ملی هستند ملغی و برچیده می‌شوند و حق تعیین سرنوشت مردم کردستان به معنی آزادی جدا شدن از ایران و تشکیل دولت مستقل به رسمیت شناخته می‌شود. حکومت شورایی ضمن تأکید بر همبستگی و همسرنوشتی مبارزاتی مردم کردستان با مردم سراسر ایران، همه شرایط و ملزومات یک رفاندوم آزاد و دموکراتیک برای استفاده آگاهانه مردم کردستان از این حق را تأمین و تضمین می‌کند. چنانچه با تأمین عملی و واقعی شرایط و

ملزومات فوق، مردم کردستان آزادانه تصمیم بگیرند که در چهارچوب کشور ایران باقی بمانند، در این صورت حقوق برابر مردم کردستان در همه وجوه حیات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و اداری جامعه تأمین و تضمین می‌گردد.

• آزادیهای بی‌قید و شرط سیاسی، آزادی عقیده و تبلیغ آن، آزادی بیان و مطبوعات، آزادی برپایی اجتماعات، تظاهرات، اعتصاب، تحصن، آزادی تشکیل احزاب و فعالیت سیاسی، تشکیل شورا، سندیکا و هر نوع تشکل صنفی و سیاسی و توده‌ای. فراهم کردن امکان دسترسی عمومی به رسانه‌های جمعی، نشریات، شبکه‌های رادیویی و تلویزیونی، لغو هر گونه سانسور؛

• تضمین تأمین معیشت و رفاه همه شهروندان متناسب با استانداردهای دنیای امروز توسط حکومت شورایی در کردستان، تأمین بیمه بیکاری مکفی برای همه افراد آماده بکار بالای ۱۶ سال و کلیه کسانی که به علل جسمی یا روانی توان اشتغال به کار ندارند. تضمین آموزش و بهداشت و سلامتی رایگان شهروندان، تأمین و تضمین مسکن مناسب برای کلیه افراد جامعه، تأمین زندگی و رفاه معلولین و فراهم آوردن امکانات لازم برای ابراز وجود اجتماعی آنها توسط دولت، تأمین زندگی و رفاه سالخوردهگان و تأمین مکانهای عمومی و مناسب برای نگهداری از آنها؛

• جدایی کامل دین از دولت و آموزش و پرورش. لغو تمامی قوانین مذهبی، برچیدن و انحلال بنیادها و مؤسسات مذهبی حکومتی. لغو اکید هرگونه امتیاز و تبعیض در مشاغل دولتی و حقوق افراد بر حسب اعتقاد و یا عدم اعتقاد آنان به مذهب، لغو اکید پرداخت کمکهای مالی و غیر مالی حکومت شورایی به فعالیت‌ها و مؤسسات مذهبی، هیچیک از مذاهب به عنوان مذهب رسمی در کردستان به رسمیت شناخته نمی‌شوند، مذهب امر خصوصی افراد تلقی می‌گردد و کلیه افراد در کردستان در اختیار کردن هر مذهبی و یا نداشتن مذهب آزادند؛

• رفع کامل هرگونه تبعیض و ستم جنسیتی از طریق لغو نظام آپارتاید جنسی، لغو کلیه قوانین زن ستیز و

تبعیض‌آمیز، اعلام و اجرای برابری کامل حقوق زنان با مردان در تمامی عرصه‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی و خانوادگی. زنان در انتخاب لباس آزادند و هر نوع شرط و شروط رسمی یا ضمنی بر پوشش آنان ممنوع است. امحا و لغو بی‌قید و شرط قوانین و فرم‌های تبعیض‌آمیز علیه تعلقات و گرایش‌های جنسی و جنسیتی، به رسمیت شناختن جامعه‌ی رنگین‌کمانی، جرم زدایی از همه تعلقات و گرایش‌های جنسیتی و پایبندی بدون قید و شرط به تمامی حقوق زنان بر بدن و سرنوشت خود؛

• حق رأی همگانی، برابر، مستقیم و مخفی برای تمام افراد بالاتر از ۱۶ سال مستقل از جنسیت، تعلقات مذهبی، قومی و عقیده سیاسی. حق هر فرد بالاتر از ۱۸ سال برای انتخاب شدن در هر نهاد و ارگان نمایندگی؛ تساوی کامل حقوق قانونی کلیه افراد در کردستان صرف نظر از ملیت، مذهب، مرام و عقیده سیاسی آنها؛ زبان کردی رسماً در مدارس و دانشگاه‌های کردستان تدریس و در ادارات دولتی و مؤسسات فرهنگی و هنری و رسانه‌های جمعی بکار گرفته می‌شود؛ در کردستان آزاد شده پناهندگان سیاسی بدون قید و شرط پذیرفته می‌شوند. هر کارگر مهاجر و یا هر پناهنده‌ای از حقوق کامل و برابر با دیگر ساکنین برخوردار خواهد بود؛

• ممنوعیت کار حرفه‌ای برای کودکان زیر ۱۸ سال. تضمین برخورداری همه کودکان از آموزش و بهداشت رایگان و تأمین سلامت و شادی و ایجاد شرایط مناسب برای رشد و شکوفایی آنان. جرم جنائی دانستن هر گونه تعرض و سوء استفاده جنسی از کودکان و محافظت کودکان توسط حکومت شورایی در کردستان، کودکان، اعم از اینکه داخل یا خارج ازدواج بدنی آمده باشند باید از برابری حقوقی کامل برخوردار باشند؛

• کاهش کار هفتگی به حد اکثر ۳۵ ساعت و مقرر شدن حداقل دوروز تعطیل متوالی در هر هفته، تعیین حداقل دستمزد رسمی با توافق نمایندگان منتخب کارگران بر پایه هزینه تأمین یک زندگی مرفه و انسانی و افزایش آن متناسب با نرخ تورم واقعی، ممنوعیت اخراج کارگران توسط کارفرما، ممنوعیت



جهان امروز

نشریه سیاسی حزب کمونیست ایران

۱۵ روز یک بار منتشر می شود!

سردبیر: هلمت احمدیان

اگر مایلید جهان امروز را از طریق پست الکترونیکی دریافت دارید، آدرس خود را برای ما ارسال کنید.

ha@cpiran.org

- * جهان امروز تنها مطالبی که صرفاً برای این نشریه ارسال شده باشد را چاپ می کند.
- * استفاده از مطالب جهان امروز با ذکر ماخذ آزاد است.
- * مسئولیت مطالب با امضا "جهان امروز" تحریریه نشریه است.
- * جهان امروز در ویرایش و کوتاه کردن مطالب رسیده آزاد است. این امر قبل از چاپ به اطلاع نویسنده می رسد.
- * مطالب جهان امروز با برنامه "ورد فارسی" تایپ می شود و حداکثر سقف مطالب ارسالی سه صفحه آ ۴ با سایز ۱۲ است.

تماس با
کمیته تشکیلات دلال کشور
حزب کمونیست ایران

hvefaalin@gmail.com

تلفن، فکس و پیامگیر

009647710286193
0046760854015
004799895674
00436601195907

تماس با کمیته تشکیلات
دلال شهرها

komite.shahrha@gmail.com



شب کاری در تمام رشته ها به استثناء رشته هایی که به دلایل فنی و یا رفاه اجتماعی، شب کاری در آنها اجتناب ناپذیر است، تضمین ایمنی و بهداشت محیط کار و تقلیل مخاطرات محیط کار به حد اقل ممکن، بیمه کامل کارگران در مقابل صدمات و خسارات ناشی از کار، مزد برابر برای زنان و مردان در اداء کار یکسان، تشکیل هیئت های بازرسی کارگری به انتخاب کارگران؛

• قضات، دادگاه ها و سیستم قضایی به لحاظ حقوقی باید مستقل باشند. اصل در کلیه محاکمات بر برائت متهم است. برخورداری امکانات رسیدگی و محاکمه منصفانه و داشتن وکیل حق هر فرد است. هر نوع شکنجه، ارباب، تحقیر، فشار روانی و فکری بر افراد ممنوع و مبادرت به آن جرم محسوب می شود. هر نوع اعتراف اجباری فاقد اعتبار است؛

• حق حیات پایه ای ترین حق انسان است. مجازات اعدام و حبس ابد تحت هر شرایطی ممنوع است. افراد باید از هر نوع تعرض جسمی و روحی مصون باشند؛

• کلیه زندانیان سیاسی و عقیدتی باید فوراً و بدون قید و شرط آزاد گردند و جرم انگاری فعالیت سیاسی باید ممنوع اعلام گردد؛

• آمرین و عاملین سرکوب و اذیت و آزار مردم باید دستگیر و در دادگاه های علنی محاکمه گردند؛

• جلوگیری از تخریب محیط زیست و اقدامات فوری و برنامه ریزی درازمدت برای حفظ محیط زیست و منابع حیاتی آب، خاک و هوای سالم؛

• حکومت شورایی مردم کردستان پشتیبانی از جنبش های کارگری، سوسیالیستی و آزادیخواهانه در سراسر جهان و حمایت از مبارزات مردم کردستان در دیگر بخشها برای آزادی و رهایی از ستم ملی را وظیفه خود می داند؛

• در اختیار گرفتن کلیه مؤسسات صنعتی و تجاری وابسته به رژیم جمهوری اسلامی، در اختیار گرفتن موقوفات و مقرر داشتن مالیات تصاعدی بر ارث و دارائی و بر درآمدهای حاصل از مالکیت وسایل تولید و مبادله، نظارت شوراهای دمکراتیک مردم بر امر توزیع کالاها؛

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست در کردستان تلاش می کند تمام خواسته ها، حقوق و آزادی های مردم که بخشی از آنها در منشور فوق آمده اند به مبنایی برای تدوین قانون اساسی حاکمیت شورایی مردم در کردستان تبدیل شوند.

جنبش انقلابی کردستان با برافراشتن پرچم مطالبات آزادیخواهانه و برابری طلبانه مردم کردستان در اتحاد و همبستگی با جنبش کارگری ایران، جنبش رهایی زن و همه جنبش های پیشرو اجتماعی و جنبش انقلابی مردم در سراسر ایران برای سرنگونی جمهوری اسلامی و برپائی حکومت شوراهای کارگران و زحمتکشان و تهیدستان و ایجاد جامعه ای آزاد و برابر که در آن تمام ثروت و منابع سرشار طبیعی در خدمت رفاه عمومی قرار گیرد مبارزه می کند. جنبش انقلابی کردستان شرط پیشروی و تضمین پیروزی خود را در اتحاد و همبستگی با جنبش های پیشرو اجتماعی و با جنبش انقلابی در سراسر ایران می داند



کمک مالی به حزب کمونیست ایران و کومه له



اعضا، هواداران و دوستان
حزب کمونیست ایران و کومه له!
مردم آزاده و مبارز!

ما برای ادامه کاری فعالیت هایمان به کمک مالی شما نیازمندیم! تلویزیون کومه له و حزب کمونیست ایران با پشتیبانی و کمک مالی شما قادر خواهد بود با کیفیت بهتر و در شبکه های قابل دسترس تر، فعالیت هایش را در راستای اهداف سوسیالیستی برای تحقق زندگی ای شایسته انسان پیش ببرد!
ما را در این راه یاری رسانید و به هر طریق و شکلی که برایتان مقدور است کمک های مالی خود را به تشکیلات های ما در هر محلی که هستید برسانید.

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست

کشتار کارگران و غیرنظامیان در آتش جنگ ارتجاع



کارگران، زحمتکشان، توده‌های ستمدیده ایران!

جنگ میان دولت‌های آمریکا، اسرائیل و جمهوری اسلامی وارد پنجمین هفته خود شده است. در این مدت علاوه بر کشتار و ویرانی زیرساخت‌های کشور، بسیاری از مراکز تولیدی نیز توسط جنگنده - بمب‌افکن‌های آمریکا و اسرائیل بمباران، و در پیامد آن کارگران زیادی کشته شده‌اند. در تداوم اینگونه عملیات جنایتکارانه، روز جمعه هفتم فروردین ماه جاری نیز جنگنده‌های آمریکا و اسرائیل با بمب و موشک، به چندین مراکز تولیدی و صنعتی از جمله فولاد مبارکه، ذوب‌آهن اصفهان، فولاد خوزستان و کارخانه سیمان فیروزآباد حمله کردند. بر اساس گزارش‌های منتشره، در حمله به کارخانه فولاد مبارکه اصفهان، یک نفر کشته و ۱۶ نفر زخمی شده‌اند. در شرکت فولاد خوزستان ۱۶ نفر دچار موج انفجار و جراحت‌های سطحی شده‌اند. خط تولید تعطیل و هزاران کارگر بیکار گشته‌اند. در حمله به معدن کارخانه سیمان فیروزآباد دست‌کم دو نفر کشته و دو نفر زخمی شده‌اند. همزمان با جنایات فوق در پی اصابت «بمب‌های بشردوستانه» آمریکا و اسرائیل به یک واحد صنعتی در شهرک جی اصفهان نیز بیش از ۱۵ کارگر کشته شده‌اند.

کارگران، زحمتکشان، توده‌های ستمدیده ایران!

جنگ میان دولت‌های آمریکا، اسرائیل و جمهوری اسلامی همچنان ادامه دارد. این جنگ ارتجاعی شیرازه زندگی توده‌های مردم ایران را از آنچه که بود بیشتر به ویرانی و تباهی کشانده است. تاکنون، هزاران نفر از کودکان و کارگران و مردم بی‌پناه ایران بر اثر حملات موشکی و بمب‌باران‌های هوایی آمریکا و اسرائیل کشته شده‌اند. بسیاری از زیرساخت‌های کشور نابود، مراکز تولیدی ویران، بیمارستان‌ها موشک باران و تعداد زیادی از واحدهای مسکونی بر سر مردمی که هیچ نقشی در این جنگ ویرانگر نداشته و ندارند، آوار شده است. این جنگ، جنگی ارتجاعی‌ست. جنگ کارگران و زحمتکشان و توده‌های مردم ایران نیست. جنگ میان سه دشمن

مردم ایران - هیئت حاکمه آمریکا، دولت اسرائیل و رژیم جمهوری اسلامی - است. جنگی که تباهی و ویرانی را نصیب مردم ایران کرده است. این جنگ برای کارگران و مردمان زحمتکش حاصلی جز بیکاری وسیع، آوارگی و مرگ و ویرانی‌های گسترده به همراه نداشته است. ویرانی و مرگی که با تداوم جنگ به صورت روزانه بر سر مردم آوار شده است. از این رو، منافع کارگران و عموم توده‌های مردم ایران نه در ادامه جنگ که در توقف فوری آن است.

پوشیده نیست در این جنگ، فقط آمریکا و اسرائیل نیستند که با بمب و موشک مردم ایران را کشتار می‌کنند. در سوی دیگر این جنگ ارتجاعی، رژیم جمهوری اسلامی قرار دارد. رژیم آدامکش و تبهکار که به بهانه مقابله با «دشمن»، بیش از هر زمان دیگری به سرکوبگری در جامعه روی آورده، اعدام‌های مخفیانه را شتاب بخشیده، زندانیان سیاسی را از داشتن ابتدایی‌ترین امکانات انسانی محروم، معلمان را بازداشت و توده‌های معترض ایران را به مرگ تهدید کرده است. مضافاً اینکه با حملات موشکی خود به اسرائیل و کشورهای حوزه خلیج فارس، زندگی مردم را فلج، اماکن مسکونی را ویران و در پیامد اینگونه حملات صدها نفر کشته و زخمی شده‌اند.

از این رو با صدای بلند اعلام می‌کنیم: این جنگ، جنگ ما نیست. جنگ کارگران و توده‌های زحمتکش مردم ایران نیست. جنگ دشمنان مردمان ایران با یکدیگر است. مسئولیت این جنگ بر دوش طرفین جنگ و تمام جریان‌هایست که برای این جنگ کف می‌زنند و بر ویرانه‌های آن می‌رقصند.

بیایم با شعار نه به جنگ ارتجاعی، نه به امپریالیسم، نه به صهیونیسم و نه به رژیم ارتجاعی اسلامی، با فریاد قطع بی‌درنگ جنگ به اعتراضات و مبارزات خود برای سرنگونی انقلابی جمهوری اسلامی شتاب بخشیم.

جنگ همیشه با یک تاریخ آغاز می‌شود؛ با ساعتی مشخص و خبری که ناگهان در جهان پخش می‌شود. اما برای مردمی که زیر آوار جنگ زندگی می‌کنند، جنگ نه یک تاریخ است و نه یک خبر. جنگ لحظه‌ایست که صدای انفجار سکوت را می‌شکند، روان جامعه را متلاشی می‌کند و زندگی عادی مردم را برای همیشه تغییر می‌دهد. اینترنت قطع می‌شود. ارتباط مردم با جهان بیرون از بین می‌رود. زندگی روزمره کودکان، زیر وحشت صدای جنگنده‌ها و انفجارها می‌گذرد. در روزهای جنگ، به هر سو که بنگریم، صدای پرواز هواپیماهای جنگی شنیده می‌شود. خانه‌ها ویران و حضور نیروهای سرکوب در

سرنگون باد نظام سرمایه‌داری حاکم بر ایران
زنده باد آزادی - زنده باد سوسیالیسم

شورای همکاری نیروهای چپ و کمونیست
۸ فروردین ۱۴۰۵ - ۲۸ مارس ۲۰۲۶

اتحاد سوسیالیستی کارگری، حزب کمونیست ایران، حزب کمونیست کارگری ایران - حکمتیست، سازمان راه کارگر، سازمان فدائیان (اقلیت) و هسته اقلیت

